

فراخوان دفاع از صحابه رضي الله عنهم

تأليف:

سليمان ناصر العلوان

عنوان کتاب:	فراخوان دفاع از صحابه
عنوان اصلی:	الاستنصار في الذب عن الصحابة الأخيار
نویسنده:	سلیمان ناصر العلوآن
ترجمه:	گروه علمی فرهنگی موحدین
موضوع:	پاسخ به شبهات و نقد کتابها
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۱
فصل: پاکی نیت و زبان نسبت به اصحاب و دفاع از آنها	۷
فضایل معاویه <small>رضی الله عنه</small>	۲۴
موقف مسلمان در قبال روایات طعنه‌زننده به اصحاب:	۳۴
فصل: عواقب خطرناک طعن‌زدن به اصحاب	۳۹
شبهه‌ی از معتقدات روافض:	۴۵
عقیده‌ی روافض در باره اصحاب	۵۵
دشنام و ناسزاگویی اصحاب بر دو نوع می‌باشد:	۶۱
مهدی خیالی روافض	۶۶

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان إلا على الظالمين وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له رب السموات والأرض ما بينهما ورب العرش العظيم، وأشهد أن محمداً عبداً لله ورسوله المبشر والنذير والسراج المنير والصلاة والسلام عليه وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين ...

اما بعد: یکی عقاید و اصول مقرر در اسلام محبت صحابه اعم از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کرده‌اند می‌باشد، و اعتقاد به بزرگواری و صداقت آنان و همچنین مهرورزی نسبت به کوچک و بزرگ و اول و آخر ایشان و نیز سیانت و نگهداری از آبرو و حیثیت و کرامت و حرمت‌شان است. و این يك امر ضروری و یکی از ضروریات پنجگانه یعنی -دین، جان، مال، نسل و عقل- می‌باشد که شریعت جهت حفظ و نگهداری آنها و حمایت از حقوق آنها و جلوگیری و گرفتن مچ کسانی که اقدام به هتک آنها می‌کنند آمده است. و پیامبر ﷺ در میان جمع عظیمی از بزرگ‌ترین مجمع مسلمانان (موسم حج) فرمودند: «همانا خون، مال، و آبروی همدیگر برای شما حرام است مانند حرمت همین امروز در چنین ماهی و در چنین شهری پس آنکه حاضر است به آنکس غایب می‌باشد و اینجا حضور ندارد ابلاغ نماید»^۱.

۱- نگا: موافقات شاطبی، جلد ۱ صفحه ۳۱.

۲- بخاری، حدیث شماره: (۶۷) و مسلم، حدیث شماره: (۱۶۷۹) از طریق ابن سیرین - از عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

بنابراین، هتك حرمت مسلمان و جنایت علیه او نزد خدا و رسول او و مؤمنان واقعی بسیار بزرگ و از گناهان بزرگ به حساب آمده و تقلید و تشبه جستن به منافقین می‌باشد، و بزرگتر از آن فرو بردن زبان و قلم‌ها در آبروی اهل علم و تلاش برای تباه کردن قدر و منزلت آنان با او‌هایی از اینجا و آنجا و شتافتن برای دخول به نیت و مقاصدشان و مقابله نمودن و بی‌بهدانستن حقوق آنان می‌باشد.

امام عبدالله بن مبارک رحمته می‌گوید: «هرکس به علما بی حرمتی کند آخرت را از دست داده است».^۱

و امام طحاوی در عقیده‌ی طحاویه می‌گوید: علمای سلف چه سابقین یا تابعین آنان اهل خیر و اهل اثر و فقه و نظر بوده‌اند - و جز حق چیزی بر زبان نیاورده‌اند هرکس آن‌ها را به بدی یاد کند از راه درست منحرف گشته است.^۲

حافظ ابن عساکر می‌گوید: «بدان ای برادر - خداوند ما و شما را برای رضایت خود موفق گرداند و ما را جزو کسانی قرار دهد که از او در هراس و بیم هستند و تقوی را آنطور که باید پیشه دارند - همانا گوشت علما - رحمة الله علیهم - مسموم است، و عادت خداوند در هتك حرمت بی حرمت کنندگان به مقام والای آنان معلوم می‌باشد؛ زیرا بتأکید اتهام وارد نمودن به آنان در چیزی که از آن بری و پاک هستند عاقبت بدی داشته و خوردن آبروی آنان ناگوار است، و دروغ‌پردازی و جعل اکاذیب به نسبت کسانی که خداوند آنان را برای احیاء و ترویج علم و دانش برگزیده است اخلاقی مذموم و ناپسند می‌باشد».^۳ و ستمی بزرگتر و جرمی بدتر از این بلای عظیم پیشه قرار دادن چنین روش زشت درباره‌ی اصحاب محترم پیامبر و افسار گسیختگی زبان برای افترا نسبت به حرمت و عدالت آنان و تباه نمودن حقایق تاریخی آن

۱- سیر أعلام النبلاء، جلد ۸ صفحه ۴۰۸-۲۵۱.

۲- عقیده‌ی طحاویه صفحه ۵۸ به تعلیق شیخ ناصر الدین آل‌بانی رحمته.

۳- تبیین کذب المفتری صفحه ۴۹.

بزرگواران است.

و اهل علم چنین چیزی را الحاد به حساب آورده و مقرر کرده‌اند که (کسی جز بد اخلاق‌ها زبانش را درباره‌ی پیامبر ﷺ و اصحاب او و اسلام و مسلمین رها نمی‌سازد).^۱

آنان بهترین کسانی برای جامعه و برترین تابع و پیرو برای بهترین متبوع بودند، و کسانی بودند که به وسیله‌ی شمشیر سرزمین‌ها را و به وسیله‌ی ایمان قلب‌ها را فتح کردند، که تاریخ بشر از آغاز آن تاکنون تاریخی پر شکوه‌تر و مردانی بزرگوار و فاضل‌تر و شجاع‌تر از آنان را سراغ ندارد، و هرکس در این حقیقت تردید به دل دارد به سیره‌ی ایشان در پرتو احادیث صحیح و آثار ثابت و قطعی بنگرد تا حال و احوال این گروه را دیده که چه شگفتی‌ها و عظمت‌های مانند ایمان، حکمت و قدرت و شجاعت از جانب خداوند به آنان عطا گردیده است.

هنگامی که دیگران در بخشش جان و مال دریغ و خست کردند و جدائی از اهل و عیال برایشان سنگین بود، آنان بودند که جان و مال خود را در راه اقامه‌ی رفاه زندگی و امنیت مردم و ملت‌ها تحت حکم اسلام نثار نموده که همانند ایشان در هیچ زمانی وجود نداشته و نخواهد داشت. آنان خار چشم دشمن، اهل ولاء و براء و یاری‌دهندگان دین و وزیران رسول پروردگار عالم بوده‌اند.

خداوند آن‌ها را برای مصاحبت پیامبر خود و ترویج دانش برگزید و هر آنکه را خدا خواست از بندگی بندگان به بندگی پروردگار و از تنگنای دنیا به سوی فراخی آن و از جور و ستم اهل ظلم به عدل اسلام در آوردند، بدست آنان بود که عرش و قدرت و شعائر الحاد سقوط نمود و نابود گشت و تمام طاغوت‌ها و سلاطین جبار گردن کج و تسلیم ایشان گردیدند.

۱- کتاب الإمامة، صفحه ۳۷۶، اثر ابونعیم اصفهانی.

لذا بنده به نیت جمع توشه‌ای برای آخرت جهت اشاره به نکته‌ای لطیف و مهم و ذره‌های از معارف اندک برای دفع و جلوگیری از تجاوز ظالمان عالم‌نما و تبرئتی صحابه متقین و همچنین جهت یاری نمودن آنان در برابر قلم کینه‌توزان و ادبای نادان و مورخینی که جاهلانه از روی هوای نفسانی در این موقعیت مهم و قلب حقایق با تکیه بر آثار ضعیف و اخبار واهی و متروک فرورفته‌اند، قلم خود را بکار انداختم.

و بزرگی جرم و دشوار بودن کار آنان هنگامی بیشتر و بیشتر می‌شود که اقدام به طعن و سرزنش جمعی از اصحاب کرده و آتش خشم و غضب خود و سوءظن و فرض احتمالات و پیش‌گویی‌های که نه دارای اصلی در شرع بوده و نه در عقل می‌گنجد به دل گرفته و به روی آنان گشوده‌اند در حالی که می‌بینیم بعضی از آنان نسبت به شیعه و داعیان آنان و نیز معتزله و مدارسشان حسن ظن داشته و اصحاب اندیشه‌های منحرف و زعمای ملحد را تعظیم می‌نمایند و شیفته‌ی کتب و آراء آنان شده و در تحقیق در آن‌ها دقت، پاک‌نیتی و انصاف بیشتری به خرج می‌دهند.

بنده با افرادی که نفسشان از چنین تفکری سیر گشته بود دیدار کرده‌ام، و اولین کلام و گفتگو به بحث از عدالت و انصاف و حفظ حقوق علما و مجتهدین و اصحاب فکر و ادب از مسلمانان بود که شادی و سرور بر ما حکمفرما شد و همه ابزار شادمانی کردند و تعامل و شور و شوق به اوج خود رسید، بنده بر اصل مشروعیت عدالت در سنجش و ارزیابی اشخاص و بحث از تلاش و مجاهدت‌هایشان با آنان موافق بودم، لکن بدیهی بود که این گروه هدف دیگری در پس آن دارند؛ زیرا هنگامی که بحث اصحاب و شأن و منزلت آنان و گمراهی دشمنان‌شان به میان آمد این عدل و انصاف مورد ادعا از سر آنان بیرون رفته و چشمان‌شان در برابر آن کور گردید.

لذا به سرعت به آوردن اکاذیب و روایت‌های باطل مبادرت نموده و اقدام کردند به بدنام کردن و کم‌بها نمودن افرادی از مسلمانان قبل از فتح (فتح مکه) و کسانی که

بعد از آن به اسلام گرویدند، علی الخصوص امیر معاویه رضی الله عنه لذا من از ادعای آنان برای انصاف و خواست عدالت در قضاوت نسبت دیگران شگفت زده شدم در حالی که دیدم آنان زبان خود را در مورد لشکر رستگار خدا کسانی که خداوند دین خود را توسط آن‌ها پیروز و اقامه نموده و به وسیله‌ی ایشان شر دشمنان را دفع و برطرف کرده است به بدگویی گشوده‌اند.

در آن هنگام به سوی خدا شتافتم و سعی کردم که از ترس غضب و خشم وی فرار کنم و دست به نوشتن زدم که روش زشت و دشواری کار آنان و افکار شومشان را آشکار و بر ملا سازد.

و بحث را در حقوق اصحاب و بزرگی مقام و منزلتشان خصوصاً معاویه رضی الله عنه بسط دادم چرا که آنچه را که ایشان از بددهانی آنان چشیده به دیگران نرسیده است.

و جواب آنان جز این نبود که می‌گفتند این يك مسئله‌ی اجتهادی است و از قطعیات نمی‌باشد، لذا در آن هنگام پی بردم که آن‌ها داعی تخریب و فساد هستند نه اصلاح و عدالت.

و اینک بحث دفاع از ائمه‌ی دین و حمایت نمودن آبرو و کرامت پیشگامان تاریخ امت اسلامی از افترای دیوانگان و دنبال‌گیران لغزش‌هایشان و تخریب‌کنندگان آنان از روی هوا و آرزوهای درونی:

فصل:

پاکی نیت و زبان نسبت به اصحاب و دفاع از آنها

یکی از ویژگی‌ها و علامات بارز اهل سنت و جماعت، و یکی از نشانه‌های اهل علم و تابعین، پاکی نیت و زبانشان نسبت به صحابه‌ی اخیار و حاملان پرهیزگار و ابرار شریعت و دفاع از حرمت و آبروی آنان از تیر جراحان و تهمت بیهوده‌گویان و زخم زبان کینه‌توزان و انزجار و ستیز علیه کسانی که دنبال اوهام رفته و در وادی ظلمت و تاریکی فرا گرفته و زبان را در بدگویی و معجرم نمودن اصحاب و سلب عدالت آن فرو برده و آنان را مثل سائر مردم گردانده لذا در پی بی‌حرمتی و بردن آبرو حیثیت آنان بر آمده و به جمع نمودن لغزش‌ها و اشتباهات (انسانی) ایشان پرداخته‌اند می‌باشد.

امام احمد رحمته الله با جمع نمودن احادیثی که در آن‌ها طعن و بدگویی نسبت به بعضی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وجود دارد مخالفت می‌کند و از این کار خشمگین است و می‌گوید: «اگر آن درباره‌ی افراد پست مردم هم باشد با آن مخالف هستم چه رسد به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، و باز می‌گوید: بنده هرگز این احادیث را ننوشته‌ام. مروزی می‌گوید: «به ابو عبد الله: گفتم: اگر کسی را که می‌شناسم این احادیث پست را بنویسد آیا می‌شود وی را ترك کرد؟ گفت: بلی صاحب این احادیث بی‌مایه مستحق جحیم است.» خلال در السنه جلد ۳ صفحه ۵۰ با سند صحیح آن را روایت کرده است.^۱

۱- نگا به: «الشرح والإبانة، ابن بطه صفحه: ۲۶۸-۲۶۹» «الحجة في بيان المحجة، امام اصفهانی جلد ۲/ص ۳۶۸-۳۷۱» «شرح اصول اعتقاد اهل سنت اثر امام لالکائی جلد ۷/ص ۱۲۴۱-۱۲۷۰ و عقیده‌ی سلف و اصحاب الحدیث، اثر امام ابو عثمان صابونی

داعیان فتنه و گمراهی به این احادیث و اخبار روایت شده درباره‌ی بدیهای آنان کشش داده و نسبت به حرمت مؤمنان و وزرای رسول خدا صلی الله علیه و آله اسائه ادب کرده و آنها را کم‌بها می‌نمایند و زبان خود را در تجریح و انتقام‌جویی از آنان رها و انواع اتهامات باطل به آنان نسبت داده‌اند، و این چنین کمین کردن نتیجه‌اش سلب اعتماد از برگزیدگان امت و تردید آمیزی در اعمال آنان و فتوحات، علوم و عدالت آنها خواهد شد، و این امت در گذشته مردان برجسته‌ی زیادی داشته است که همواره اصحاب را مدح و ثنا گفته و نسبت به آنان حسن داشته‌اند و از بدگوئی و سوءظن به آنها چشم‌پوشی و خودداری کرده‌اند.

پس واویلا اگر کسی به آنان تعرض نمود و آتش فتنه را برپا و روشن نماید و بی‌خردان و غوغاگران را بر افترا نسبت به آنان جری و جسور نماید، بتأکید پیامبر فرموده‌اند: «اصحاب من را دشنام نگوئید چرا که اگر هر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق و بخشش نماید به يك و یا نصف مشت انفاق یکی از آنان نمی‌رسد، امام بخاری و امام مسلم هر دو در صحیح خود از طریق اعمش از ابی صالح از سعید^۱ و امام مسلم در صحیح خود از طریق جریر از اعمش روایت نموده‌اند که گفت: «میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف قضیه‌ای رو داده و خالد او را دشنام گفت، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ‌یک از اصحاب من را دشنام نزنید...» و این اضافه در سبب ورود حدیث محفوظ نشده است، بلکه سفیان ثوری^۲ آن را از

صفحه (۸۰-۸۱) عقیده‌ی طحاویه صفحه ۵۷ به تحقیق شیخ آلبانی رحمه الله، الصارم

المسلول علی شاتم الرسول اثر شیخ الإسلام ابن تیمیه، جلد ۳ صفحه ۱۰۵۸.

۱- صحیح بخاری شماره ۳۶۷۳، صحیح مسلم شماره ۲۵۴۱ ج ۴/۱۹۶۷.

۲- ابن ابی عاصم آن را در «السنة ۹۸۸ از عباس بن ولید روایت نموده که گفت: بشر بن منصر از سفیان برای ما گفت و در «زیادات القطیعی علی فضائل الصحابة اثر احمد ج ۱/ ص ۳۶۵ و روایت خبر از طریق سفیان از اعمش با زیادت آمده، و اول صحیح‌تر است.

اعمش و شعبه و وکیع و ابو معاویه و دیگران روایت کرده که آن‌ها حافظ‌ترین و ضبط‌کننده‌ترین مردم برای حدیث اعمش بوده‌اند و این اضافه را ذکر نکرده‌اند علاوه بر این که بر وجود جریر در آن اختلاف وجود دارد و لذا ابن ماجه (۱۶۱) آن را از طریق محمد بن صباح از طریق «جریر»^۱ بدون آن اضافه روایت کرده به این دلیل امام بخاری از آن اعراض نموده و امام مسلم در صحیح خود (۴/۱۹۶۸) بعد از ذکر روایت‌کنندگان از اعمش می‌گوید: (در حدیث شعبه و وکیع ذکری از عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید نشده) و همین صواب است، امام احمد در فضائل صحابه^۲ و ابن ماجه^۳ با سند صحیح از طریق سفیان از نُسَیرِین دُغْلُوق که او محل اعتماد است روایت کرده و می‌گوید: ابن عمر می‌گفت: «اصحاب محمد ﷺ را دشنام نگوئید چرا که يك ساعت ایستادن یکی از آنان بهتر از کار يك عمر یکی از شما می‌باشد».

و امام محمد بن صبیح بن سَمَاكٌ^۴ می‌گوید: دانستم که یهود اصحاب موسی ﷺ و نصاری اصحاب عیسی ﷺ را دشنام نمی‌دهند، پس چرا ای جاهلان شما اصحاب محمد ﷺ را دشنام می‌گوئید؟ و می‌دانم که از کجا آمده‌ای، گناهان خودت تو را مشغول نمی‌سازد و اِلَّا اگر بگناهان خود مشغول می‌شدی از خدا شرم می‌نمودی، بتأکید گناهان خودت تو را حتی از پرداختن به بدکاران منع می‌کند چه رسد به نیکوکاران، اما اگر تو از نیکوکاران بودی به بدکاران هجوم نمی‌کردی بلکه از خداوند ارحم الراحمین برای آنان درخواست مغفرت می‌نمودی، لکن تو از بدکاران هستی، که شهداء و صالحین را عیب‌دار می‌نمائی، ای عیب‌دار کننده‌ی اصحاب محمد ﷺ! اگر شب را در خواب بودی و روز را روزه نمی‌گرفتی برایت بهتر از قیام

۱- آن را از مسانید ابوهیره^۵ قرار داده که این غلط است.

۲- ج ۱ صفحه ۵۷.

۳- شماره: ۱۶۲.

۴- شرح حال وی در تاریخ بغداد ج صفحه ۳۶۸.

شب و روزه گرفتن بود با آنهمه بدگویی که نسبت به اصحاب محمد رضی الله عنهم کرده‌ای! قیام شب و روزه گرفتن با بی‌حرمتی به بزرگان معنی ندارد، مژده‌ات باد به چیزی که هیچ مژده‌ی خوشی در آن نیست اگر توبه نکنی از آنچه می‌شنوی و می‌بینی! آن‌ها در اُحد شرفیاب شدند و عفو خداوند درباره‌ی ایشان نازل گردید خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵] یعنی: «آنانکه در روز رویارویی دو گروه فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و بردبار است».

پس در مورد کسی که خدا او را عفو کرده چه می‌گویند؟ آخر جز با جاهلان به چیزی دلیل می‌آوری ای جاهل؟ بدترین خلف آنست که سلف خود را دشنام گوید و به خدا سوگند یک نفر از سلف از هزار نفر خلف^۱ بهتر است.

اهل علم اتفاق دارند که صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم بعد از انبیاء بهترین انسان‌ها هستند و در صحیحین از طریق ابراهیم از عیب‌ده از عبدالله رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (بهترین مردم کسانی هستند که با من (از نظر زمانی) نزدیک ترند). و برترین صحابه ابوبکر سپس عمر و عثمان و علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم اجمعین - می‌باشند و دلایل بسیار است. و عموم اهل علم بر این باور هستند، خداوند جلّ و علا - بقای صحابه را سبب امن و امان برای امت گردانید لذا همینکه عصر آنان گذشت و نسلشان منقرض گشت انواع فتنه‌ها و بدعت‌ها دامن‌گیر مردم بعد از آنان شد و جور، ستم و فساد^۲ و بی‌بند و باری شیوع یافت، لذا در صحیح

۱- معافی بن زکریا جریری در کتاب خود «الجلس الصالح» ج ۲ صفحه ۳۹۲ به صورت

طولانی‌تر از این روایت نموده.

مسلم^۱ از طریق سعید بن ابی برده از پدرشان آمده است که گفت: نماز مغرب را با رسول الله ﷺ خواندیم سپس گفتم: چرا اینجا نشینیم تا نماز عشا را هم بخوانیم؟ می‌گوید: آنجا نشستیم و پیامبر وارد شد و فرمود (هنوز اینجا هستید؟) گفتیم: ای رسول خدا! با شما نماز مغرب خواندیم سپس گفتیم: اینجا می‌مانیم تا نماز عشا را هم بخوانیم، فرمود: (نیک کرده اید یا اصابه کرده اید) و راوی می‌گوید سپس سرش را به سوی آسمان بالا برد که معمولاً این کار زیاد می‌کردند و گفت: «ستارگان سبب امنیت آسمانند، هر زمانی ستارگان رفتند آنچه به آسمان بیم داده شده پیش می‌آید، و اصحاب من نیز نگهدارنده‌ی امتم هستند لذا وقتی اصحاب من رفتند آنچه به آنان بیم داده شده است پیش خواهد آمد).

و این دلیل بر فضل آنان و بزرگی این است که چگونه خداوند به وسیله‌ی آنان بدعت و فتنه‌ها و جور و فساد را دفع و برطرف کرده است، لذا شایسته‌ی این هستند که خدا آن‌ها را وزیر پیامبرش و گروه دوستش قرار دهد.

عبدالله ابن مسعود^۲ می‌گوید: خداوند به قلب بندگان نگاه کرد و قلب محمد ﷺ را بهترین قلب‌ها یافت لذا او را برای خود برگزید و او را به رسالت خویش مبعوث نمود، سپس بعد از قلب ایشان به قلب بندگان نگاه کرد و قلب اصحاب را بهترین قلبهای بندگان یافت لذا آنان را وزیر پیامبرش گرداند که در راه دین او جنگ و نبرد کردند) امام احمد (۳۷۹/۱) آن را از طریق عاصم بن ابی‌نجد از زر بن حبیش از عبدالله روایت کرده و سندش حسن می‌باشد.

و قتاده از عبدالله ابن مسعود^۳ ذکر کرده و می‌گوید: (هرکس از شما اگر قرار است از کسی پیروی نماید به اصحاب محمد ﷺ تأسی جوید و آن‌ها را الگو قرار دهد، چرا که آنان مخلص‌ترین این امت از نظر درونی و عمیق‌ترینشان از عمق علمی و کمترین آنان از جهت رحمت و استوارترین آنان از نظر هدایت و از نیکترین آن‌ها در

هر حال و وضعی می‌باشند. قومی هستند که خداوند آن‌ها را برای مصاحبت پیامبرش انتخاب نمود، پس فضل آنان را بشناسید و از آثار آنان پیروی کنید؛ زیرا آن‌ها بر راه هدایت مستقیم بودند) ابن عبدالبر در جامع العلم وفضله^۱ روایت کرده و در آن انقطاعی وجود دارد؛ چون ابن مسعود قبل از ولادت قتاده وفات کرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمته) می‌گوید: قول عبدالله ابن مسعود می‌گوید: آنان بهترین این امت از نظر اخلاص قلبی و عمق علمی و کمترین آنان در جنبه‌ی تکلیف و زحمت بوده کلامی جامع است که کمال معرفت و دقت و عمق علم آنان را بیان می‌نماید. و همچنین آسانی آن را بر آنان و نیز امتناع آن‌ها از قول بدون علم و آگاهی با کمترین زحمت را می‌رساند.^۲

۱- ۹۷/۲ و ابونعیم در الحلیه (۳۰۵/۱) از طریق عمر بن نبهان از حسن از عبدالله ابن عمر (رضی الله عنهما) و سند آن ضعیف است. یعقوب بن سفیان و عقیلی و جماعتی دیگر عمر بن نبهان را ضعیف دانسته‌اند و یحیی بن معین می‌گوید: وی چیزی نیست، و نیز از او روایت شده: ثقه است. و بخاری می‌گوید: احادیث او قابل پیروی و تبعیت نیست و ابن جبان در المجروحین (۹۰/۲) می‌گوید: «احادیث بی‌سند را از مشاهیر روایت می‌کند پس وقتی چنین است احادیث وی مستحق کنار انداختن هستند.

و ابن حجر در التقریب ۴۹۷۵ گفته: ضعیف است و عدالت درباره‌ی او همین است، و حسن از ابن عمر گفته‌اند: نشنیده. و در آن نظر است، بهز می‌گوید: یک حدیث شنیده است. المراسیل ابن ابی حاتم ص ۴۳.

و امام احمد و ابوحاتم می‌گویند: «حسن از ابن عمر شنیده» (المراسیل ص ۴۳-۴۴) و به ابی‌زرعه گفته شد: حسن ابن عمر را دیدار کرده؟ گفته: بلی.

و آجری این خبر را در الشریعة (۱۱۶۱) و ابن عبدالبر ۹۷/۲ از طریق الدورقی روایت نموده که گفت: حکام بن سلم رازی از عمرو بن ابی قیس از عبدالله می‌گوید: حسن در مجلسی بوده و اصحاب رسول الله در آن مجلس یاد شد، او گفت: آن‌ها مخلص‌ترین این امت از لحاظ قلبی بودند. و این صحیح است.

و امام ابن ابی حاتم (رحمته) می‌گوید: «اصحاب محمد رسول الله ﷺ کسانی هستند که شاهد وحی و تنزیل بودند و تفسیر و تأویل را به خوبی می‌دانستند و آنها کسانی بودند که خداوند جل جلاله ایشان برای مصاحبت پیامبرش ﷺ و نصرت او و اقامه‌ی دین و آشکار نمودن حق برگزید، و از صحبت و مصاحبت آنان برای او راضی بود و آنها را قدوه و الگوی ما گردانید و هرآنچه برای رسول الله ﷺ از جانب خداوند آمد حفظ می‌کردند، و هرآنچه از سنت و شرع و حکم و قضاوت و امر و نهی و اخلاق، که از پیامبر می‌دیدند بطور خیلی دقیق و شایسته از آن آگاه بوده و در دین خدا آگاهی داشته و هر امر و نهی خدا و مقاصد او را که از رسول خاتم می‌دیدند می‌دانستند، و عیناً تفسیر و تأویل او را مشاهده می‌کردند و از آن استنباط می‌نمودند پس خداوند آنها را با منت و اکرام خود قدوه و الگو گردانید و هر شك و تردید و غلطی را از آنها دور ساخت و به این وسیله آنها را مشرف گردانید، و همچنین ایشان را عدول امت نام نهاد و در کتاب محکم خود می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] و پیامبر ﷺ فرمایش خدا را که فرمود: وسطاً تفسیر نموده و فرمودند: وسطاً یعنی: عدلاً و آنها عادلترین امت و پیشوای هدایت و برهان‌های دین و حاملان کتاب و سنت بودند. و خداوند عزّ وجل به تمسک‌جستن به هدایت و حرکت در راه و سلوک آنان و اقتدا کردن به آنها دستور فرموده است و می‌فرماید: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى﴾ [النساء: ۱۱۵] «و راهی غیر از راه مومنان در پیش بگیرد، او را به همان راهی که در پیش گرفته، واگذار می‌کنیم».

و امام ابونعیم اصفهانی (رحمته) درباره‌ی صحابه می‌گوید: «ایشان (رضوان الله علیهم) نفس و مال و اهل و عیال و خانه و کاشانه‌ی خود را فدا کردند، از وطن خود فاصله گرفته و برادران خود را ترك کردند، و با پدران و برادران به نبرد پرداختند و صبر و شکیبایی نمودند، جان را نثار کرده و مال خود را به امید پاداش خیر انفاق نمودند،

و با متمردان با توکل بر خدا مقابله کردند، و رضای خدا را بر ثروت و عزت را بر ذلت و همچنین غریبی را بر وطن و دیار خود ترجیح داده و مقدم دانستند، آنها مهاجرانی بودند که از دیار خود و کاشانه‌ی خود رانده شدند و فضل و رضای خدا را طلب می‌نمودند، و الله و رسول او را یاری می‌کردند، و به حقیقت آن‌ها که صادق بودند، سپس برادران انصارشان اهل یاری‌رسانی و ایثار و از محبوبترین قبایل عرب از نظر همسایگی بودند، و رسول‌الله ﷺ خانه‌ی آن‌ها را مکان امن و آرامش قرار داده بود، چه پاکدامن و شکیبیا و چه دوستان گلی بودند، چنانکه خداوند متعال درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] «(و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند».

لذا کسی که محبت آن‌ها در دلش چسپید و بخاطر خدا ایشان را دوست بدارد و برای آنان فضل قایل شود و از کینه‌توزان نسبت به آنان تبری جوید وی رستگار و مورد مدح خدا قرار می‌گیرد که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «کسانی که بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

پس صحابه کسانی هستند که خداوند سینه‌هایشان را گشاده و سکونت و آرامش را بر دل‌هایشان وارد نموده به ایشان مژده رضوان و رحمت خود را داده است چنانکه می‌فرماید: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ﴾ [التوبة: ۲۱] «پروردگارشان، آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی نوید می‌دهد».

آنها را بهترین امت برای مردم گردانیده که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و از خدا و رسولش اطاعت و فرمان‌برداری نموده‌اند، و آنان را نمونه‌ای برای کتابیان اهل تورات و انجیل گردانید، و بهترین امت ایشان خیر القرون؛ آن‌هایی هستند که با وی نزدیک‌ترند، خدا قدر و منزلت ایشان را وقتی بلند کرد که به پیامبرش دستور فرمود که با آنان مشاوره نماید؛ چون بر صداقت و صحت ایمان و اخلاص و فراوانی عقل و گران‌مایه بودن رأی کمال نصیحت و آشکار بودن امانت‌داری ایشان رضوان الله علیهم اجمعین آگاه بوده است.^۱

و به اتفاق اهل سنت هیچ کس در شیوائی، فضل و برتری، سبقت گرفتن، و والا مقامی در امر به معروف و نهی از منکر، علم و دانش، دعوت به راه خدا و جهاد به شأن و مقام صحابه نمی‌رسد، و لذا گفته‌اند: «هر آنچه از خیر و نعمت که مسلمانان تا روز قیامت از آن بهره‌مند هستند از قبیل: ایمان، اسلام، قرآن، علم و معرفت، عبادات، دخول بهشت، رستگاری از آتش جهنم، و پیروزی بر کفار، و همچنین اعلائی کلمة الله همه از برکت تلاش اصحاب کرام است که دین را ابلاغ کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و هر فردی به خدا ایمان بیاورد تا روز قیامت اصحاب از فضل آن بهره‌مند می‌شوند.^۲

۱- الإمامة والرد على الرافضة: ۲۰۹-۲۱۱.

۲- از کلام شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته. برای تفصیل بیشتر نگاه کنید: طریق الهجرة اثر امام

ابن القیم رحمته، ص ۳۶۲.

و نیز خداوند درباره‌ی فضل و مال (بازگشت) آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر درختان و کاخ‌های آن رودخانه‌های جاری است و جاودانه در آن می‌مانند، این است پیروزی و رستگاری سترگ».

و مراد از کسانی که به نیکی از آنان اتباع کرده‌اند اصحابی است که مسلمان شدنشان در آخر بوده، که جماعتی از اهل علم این را گفته‌اند و حافظ علانی رحمته الله در گفته‌ی زیر آن را تأیید می‌کند که می‌گوید: «همه آیات قبلی در مورد کسانی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله تخلف کردند از قبیل منافقین در غزوه‌ی تبوک، سپس خداوند بدنبال آن به فضل اصحابی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردند و در غزوات شرکت نمودند می‌پردازد و آن‌ها را به سابقین اولین و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند تقسیم نموده است، و بعد به ذکر اعراب بادیه؛ آنهایی که در دل نفاق داشتند یا اینکه در اسلام بطور کلی رسوخ نکرده بودند پرداخته می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «در میان عربهای بادیه نشین اطراف شما منافقانی هستند». از این دلالت می‌کند که مقصود کسانی است که راه ایشان را به نیکی پیموده‌اند که آنان نیز بقیه کسانی هستند که اسلام‌آوردنشان عقب افتاده است، لذا آیه شامل همه می‌شود.^۱

۱- تحقیق منیف الرتبة لمن ثبت له شرف الصحبة، ص ۶۳.

و لفظ صحبت بر هر مسلمانی که با پیامبر ﷺ دیدار کرده باشد هر چند برای يك لحظه هم که بوده و بعد مسلمان وفات کرده باشد صدق می‌کند، و هرکس شرف مصاحبت برای او ثابت شده است شروط تعدیل را لازم ندارد، بلکه همین که شرف صحبت را داشته برای تعدیل وی کافی است.

بعضی از اهل اهواء می‌پندارند که صحبت جز برای مهاجرین و انصار صحّت ندارد، لذا در این هنگام عدالت هیچ يك از کسانی که بعد از آنان آمده جز با آنچه عدالت دیگران از تابعین سپس کسانی بعد از آنان به اثبات رسیده ثابت نمی‌شود، و چنین گفته‌ی غلطی را هیچ يك از اهل سنت نگفته است، و شبیه آن مذهب روایت شده از سعید بن مسیب است اینکه جز کسانی که يك سال یا دو سال با رسول خدا بوده و با ایشان در يك غزوه و یا دو غزوه شرکت نموده صحابی به حساب نمی‌آیند، و چنین چیزی از سعید صحیح نیست و اجماع بر خلاف آن می‌باشد^۱، حافظ علائی رحمته می‌گوید: «اجماع در هر عصری بر عدم اعتبار این شرط در اسم صحابی منعقد شده، چرا چنین نباشد حال اینکه هزاران مسلمان که در سال نهم ایمان آورده‌اند از صحابه بودند و همچنین کسانی دیگر از قریش و غیره که در زمان فتح مسلمان شده‌اند و پیامبر ﷺ را دیدار و مصاحبت نکرده‌اند مگر مدت کمی، و علما اتفاق دارند که آن‌ها از جمله‌ی اصحاب هستند.^۲ و خدای متعال در مدح صحابه می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ^۳ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِمَّنْ أَثَرَ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ وَفَأَنزَرَهُ فَأَسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ^۴

۱- نگا: التقييد والإيضاح ص ۲۹۷ اثر حافظ عراقی.

۲- تحقیق منيف الرتبة لمن ثبت له شريف الصحبة ص ۴۳، و نگا: فتح الباری ۴/۷.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و حسنودی الله را می‌جویند. نشانه‌ی (درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ أَحْسَنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ [الحديد: ۱۰] «و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی‌کنید و حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین از آن الله است؟ آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است».

و اکثر اهل علم بر این باور هستند که مراد از فتح، فتح مکه است و دیگری نیز گفته که مراد حدیبیه می‌باشد که در آن مناقشه وجود دارد، و امام ابن القيم الجوزی رحمته فتح مکه را ذکر کرده که آن (فتح اعظمی است که خدا به وسیله‌ی آن دینش را و رسول و لشکر و حزب امین وی را عزت بخشید، و به سبب آن سرزمین و خانه‌ای را که برای هدایت عالمیان انتخاب کرده بود از دست پلید کفار و مشرکین

نجات دادند، و فتحی بود که مایه‌ی شادابی و خوشحالی اهل آسمان گردید، و ریشه‌ی عزت خود را در دل زمین دوانیده و به سبب آن مردمان فوج فوج به دین خدا در آمدند، و زمین را نورانی و درخشش و پر از شادابی و خوشحالی نمود، پیامبر ﷺ همراه گروه سواره نظام اسلام و لشکریان و سربازان خداوند در سال ۸ هجری در حالی که ده روز از ماه رمضان گذشته بود به سوی آن حمله بردند.^۱ و این فتح مکه بوده چرا که در حدیبیه در سال شش و در ذیقعدہ بود بنابراین یکی از اقوال عروه و زهری و محمد ابن اسحاق و غیره.

و در حدیبیه این آیه را بر پیامبرش نازل نمود که می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱] «همانا ما پیروزی آشکاری برای تو رقم زدیم.» پس خدا این صلح را فتح و پیروزی نام نهاد، و اما مکه فتح در سوره‌ی حدید و سوره‌ی نصر و نیز فرموده‌ی ایشان ﷺ که فرموده است: «لا هجرة بعد الفتح» «بعد از فتح دیگر هجرتی نیست». بنا بر حدیث متفق علیه ابن عباس، بی‌تردید فتح مکه و همان فتح اعظم است. و این مسئله‌ای بسیار روشن و واضح می‌باشد.

هدف از بیان دلالت آیه بر بلندی مقام صحابه و بزرگی قدر منزلت آنان و نیز تفاوت منزلت و برتری بعضی از آن‌ها بر بعضی و اینکه کسانی قبل از فتح مکه انفاق نموده و نبرد کرده اجر آنان بیشتر و بزرگتر است و شأنشان والاتر از کسانی است که بعد از فتح مکه خرج و بخشش نموده و جنگیده‌اند، حال اینکه خداوند هر دو طرف و گروه را به بهشت وعده داده است. لذا بدین جهت متحقق می‌شود که آن‌هایی که بعد از فتح مکه به اسلام گرویده‌اند از جمله آزادشدگان و غیره، و آن‌هایی که جهاد نموده و مال خودیش را در راه الله خرچ کرده داخل فرمایش خداوند که فرموده:

﴿وَكَلَّا وَعَدَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [النساء: ۹۵] «خداوند به هر يك (از دو گروه) منزلت زیبا وعده داده است».

پس کسی که زبان و قلم خود را در طعن و وارد نمودن اتهام نفاق و تشکیک در مسلمان بودن اصحاب به کار انداخته و بدون برهان و دلیل واقعی از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله مسائل و فرضیات را در مورد ایشان مطرح سازد در واقع قول خدا را رد نموده و بر اصحاب افترا و بهتان آشکار زده است، و چنین چیزی جز از کسی که کم‌دیانت و بسیار ستمگر و سیاه‌دل که جهلش نسبت به کتاب و سنت و سیره‌ی این مردان به اوج خود رسیده است واقع نمی‌شود. و شیخ الاسلام رحمته الله می‌فرماید: (آن دسته از اهل مکه که سال فتح مسلمان شدند مانند: امیر معاویه و برادرش یزید و عکرمه بن ابی جهل، صفوان بن امیه، حارث بن هشام، سهیل بن عمرو، به صورت تواتر نزد خواص، اسلام آوردن و بقای آنان بر اسلام تا زمان وفات بلکه فداکاری‌های شان در راه دین الله و جهاد و فتوحات‌شان به اثبات رسیده است).^۱

خداوند متعال در وصف مهاجرین و مدح انصار و ذکر کسانی که بعد از ایشان اسلام آورده و راه آن‌ها را ادامه داده‌اند می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ

رَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ [الحشر: ۸-۱۰] «(و نیز بخشی از اموال فیء) از آن فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. و (نیز از آن) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگاران! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، پیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگاران! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی».

پس -خدا تو را حفظ کند- مدح و ثنایی که خدا از ایشان می‌کند و رضایتی که از آن‌ها داشته بیاد داشته باش و هیچ نوع کینه و دشمنی نسبت به آن‌ها در دل جای مده؛ چرا که چنین چیزی بر اوج خباثت دل‌ها دلالت می‌کند، و برایشان طلب و آرزوی نیکی نما که در راه آن جانها و خونها بر زمین نشست.

بر عکس، کسی که طعن زدن و گمان‌پردازی را پیشه‌ی خود گردانیده در واقع خود را خسته و دیگران را می‌آزارد و به سوی سراب می‌دود، و با استدلال به بعضی از روایات که محمل نیکو دارد اما هواهای نفسانی آن را بد تأویل می‌کند، نفس خود را در هلاکت انداخته و جرأت کرده که به ابوهریره بی‌حرمتی کند و او را شخصیتی تأثیرگرفته از کعب الاحبار گردانیده و او را شخصیتی معرفی کند که نصوص را به مصلحت امویان به کار گرفته است.^۱ و دیگری نیز باران غضب و خشم خود را بر

۱- السلطة في الإسلام صفحه ۲۶۵-۲۷۵، و این شأن و حال بعضی از نویسندگان معاصر متأثر از مستشرقین و آراء نظام (معتزلی) است، که خود را حاکم و قاضی بر اصحاب رسول الله ﷺ

قرار داده‌اند، به ساحت والای آن بزرگان ناسزا گفته و نیز حقایق را وارونه نموده و چیزهای عجیب و غریبی آورده‌اند و لذا به ابوهیره بطور صراحت طعن وارد نموده، و گمان می‌کنند که بیشتر اسرائیلیات تورات و غیر تورات که وارد کتب حدیث شده حتی صحیحین نیز از مرویات شاگردان کعب و در رأس آنان ابوهیره می‌باشد... آنان کعب را شخصیتی که در راه نشر یهودیت و دروغ‌سازی نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله کار می‌کرده گردانیده‌اند که چنین کلامی بدون دلیل بوده و منشأ آن هوا و نادانی و یا یک نهمان‌کاری پلید است، و گوینده‌ی آن هیچ دلیل یا شبه‌دلیلی بر چنین افترا و دروغی بیان نمی‌کند، و اگر چیزی از این قبیل واقع می‌شد اصحاب علیه آن قیام می‌کردند و سرش را از تن جدا می‌کردند، کعب الاحبار در با صحابه‌ی کرام و در بین آنان زندگی می‌کرد و بسیاری از سنت‌ها را از آنان اخذ می‌نمود، و به جز کثرت مرویات او از اهل کتاب و آوردن چیزهای عجیب و غریب ایرادی از او نمی‌گرفتند، علاوه بر اینکه بعضی از چیزهای که از او نقل گشته اصل و اساسی ندارد و از جهت صحیحی از طرف وی نقل شده است.

حافظ ذهبی در السیر ۴۸۹/۳ ذکر کرده که: (ایشان اسلام زیبا و دیانتی متین داشت و نیز از علمای برجسته بود...) که ابوهیره بعضی از اخبار بنی اسرائیل را از او دریافت کرده و دلیل ایشان در آن اجازه دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که از آنان حکایت کنند، امام بخاری در صحیح خود (۳۴۶۱) از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده که پیامبر اجازه داده‌اند از بنی اسرائیل حدیث گفته شود. پس برخی از اهل اهواء زبان در این مورد گسیخته و به ابوهیره طعن وارد کرده و در روایات او تشکیک و گمانه‌زنی نمودند، و این کار آنان قبل از اینکه طعنی در ابوهیره رضی الله عنه باشد بدرفتاری بزرگ و افترا به شریعت می‌باشد.

امثال این اتهام آشکار اگر قائل آن حقیقتش را درک کرده بود از آن دست می‌کشید؛ چراکه هیچ مسلمان و صاحب خردی به چنین چیزی زبان نمی‌گشاید، در حقیقت به اتفاق ائمه ابوهیره از حافظ‌ترین مردم در احادیث و بهترین ضبط‌کنندگان بود که بین روایت به خوبی تمیز می‌داد و امکان نداشت حکایت‌های کوتاهی که از کعب می‌شنید با کلام مصطفی صلی الله علیه و آله با هم قاطی کند، و روایات تأکید می‌کند که ابوهیره رضی الله عنه هرآنچه که از رسول الله می‌شنید فراموش نمی‌کردند، لذا بخاری در صحیح خود (۱۱۹) از طریق ابن ابی‌ذئب از سعید المقبری از ابوهیره روایت کرده و گفته: «گفتم: ای رسول خدا بنده احادیث زیادی از شما می‌شنوم اما

سر امیر معاویه و عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم بنام دفاع از اهل بیت فرو ریخته^۱ و به شبهه‌ای چون سراب تمسک بسته‌اند. که از گمراهی بعد از هدایت به خدا پناه می‌بریم، یهود و نصاری و سرکردگان کفر و ضلالت از این گونه اتهامات

فراموش می‌کنم، فرمود: ردایت را پهن کن و من ردایم را پهن کردم، می‌گوید: با دستان خود ردا را گرفت، سپس فرمود: جمعش کن و من آن را جمع کردم و بعد از آن هیچ چیزی را فراموش نمی‌کردم» صحیح بخاری (۷۳۵۴) و صحیح مسلم (۲۴۹۲) از طریق زهری از اعرج از ابوهریره بلفظ دیگری روایت کرده است.

۱- این گروه ثوابت شرعی ندارند که با آنها امور را بسنجند، و هدف از منهجشان ناواضح و نشانه‌هایش قاطعی است، و من کتاب «الرسالة المنقذة» اثر زیدی مستوری و کتاب عدالة الرواة والشهود اثر زیدی مرتضی محطوری را مطالعه نموده‌ام که در آنها تشابه از جهت پرداختن به مسائل و اتفاق در طعن زدن به بعضی از اصحاب را یافتم، و در کلامشان تناقضات و خلل در ارزیابی و نقص در حکم را مشاهده نمودم. و آنچه از مقالات آنان فهم می‌شود که یاری و پیروگردانیدن و تشخیص حق بدون چیزی از باطل و جور و ستم و تعصب‌ورزی و همچنین تهمت زدن به پاکان امکان ندارد، از جمله آن اینکه محبت اهل بیت و کمک به آنها و نیز بیان محاسن و فضایلشان جز با طعن نمودن معاویه رضی الله عنه و همراهان او ممکن نیست، و چنین چیز از جهل و گمراهی و یاری بوسیله‌ی باطل است، در واقع طعن زدن به یکایک اصحاب بخاطر اهل بیت و چیز دیگر علامت کوری و غوطه‌ور شدن در باطل می‌باشد و اهل سنت که در واقع اهل سنت هستند اهل بیت را بدون غلو و افراط دوست داشته و از آبرو و حرمت دفاع و از وصیت رسول‌الله درباره‌ی آنان محافظت می‌کنند، کما اینکه عموم صحابه را دوست داشته و منزلت و شأن آنها را به حق شناخته و هیچ يك از آنان را شتم و دشنام نمی‌گویند و نسبت به رافضه و نواصب میانه رو هستند، چرا که رافضیان که از همه بیشتر دستورات خدا را کنار نهاده و محارم را انجام داده‌اند به استثنای اهل بیت که درباره‌ی شان افراط و غلو کرده و صفات و خصائص خدای متعال را برای آنها قرار داده‌اند عموم اصحاب را تکفیر می‌کنند. و نواصب نیز که در جهل فرو رفته و به کله‌شقی و خیره‌سری گردیدند و نقاش و نفاق در آنان زیاد شد از اهل بیت تبری جستند و آشکارا با آنان دشمنی کردند، و پناه بر خدا از گمراهی بعد از هدایت.

سالم ماندند اما ائمه‌ی دین از طوفان آن سالم نماندند و همه مجاهدت و تلاشها را نابود و تباہ گردانید.

و از اینجاست که طعن زدن به ابوهریره رضی الله عنه، آن راوی اسلام یا امیر معاویه رضی الله عنه یکی از کاتبان وحی^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله و سیله‌ی برای آسیب‌رساندن به دیگر نگهبانان شریعت شده، پس رسیدن به اهداف جز با اسبابی که به آن‌ها تأویل و سوق داده می‌شود امکان‌پذیر نیست. و در آن هنگام است که وسایل حکم اهداف را می‌گیرند.

فضایل معاویه رضی الله عنه

ائمه‌ی سلف همواره می‌گفته‌اند که: «معاویه رضی الله عنه به منزله‌ی حلقه دری است که هر کسی آن را به حرکت در آورد او را بر کسی که مافوق ایشان است متهم می‌کنیم».^۲

۱- در اسناد صحیح که در صحیح مسلم (۲۵۰۱) از طریق عکرمه آمده که ابو زمیل به ما خیر داد که ابن عباس برای من گفت: که ابوسفیان از پیامبر خواست که معاویه را کاتب نزد خود قرار دهد. ایشان در جواب گفتند: بلی... و بعضی درباره‌ی این اسناد بحث کرده‌اند و عکرمه را به چند دلیل که در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست متهم ساخته‌اند. نگاه کنید به «زاد المعاد» ۱۰۹/۱-۱۱۰ اما میان اهل علم در این اختلافی نیست که امیر معاویه رضی الله عنه یکی از کاتبان وحی رسول الله بوده و در میان مطالعاتی که در کتب عقائد و پیگیری که از کتب سیره و غزوات نموده ام کسی را نیافته‌ام که در این امر مخالفت داشته باشد. احمد بن محمد الصائغ می‌گوید: نامه‌ای به سوی ابی عبدالله فرستادیم، و از او سوال کردیم خداوند بر تو رحم کند چه می‌گویی در مورد کسی که می‌گویی: من نمی‌گویم که معاویه کاتب وحی بوده و نمی‌گویم که او خال المؤمنین بوده بلکه با حکم و زور شمشیر به آن دست یافته است؟ ابوعبدالله گفت: این يك حرف بد و بی‌ارزشی است، و کسانی که این سخن را می‌گویند با آنان نشست و برخاست نمی‌شود، و ما آنان را برای مردم مفتضح می‌گردانیم. خلال در السنه ۴۳۴/۲ با سند صحیح آن را روایت کرده است.

۲- تاریخ دمشق اثر حافظ ابن عساکر (۲۱۰/۵۹).

ربیع بن نافع می‌گوید: (معاویه بن ابوسفیان پوشش و ستر اصحاب پیامبر ﷺ است پس هر زمانی فردی پوشش را کشف کرد بر مهاجرین و انصاری که در پس وی وجود دارد جسور می‌شود، و چنین چیزی او را به سوی این می‌کشاند که کتاب و سنت را تکذیب کند و نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ طعنه وارد کند.

خطیب بغدادی در تاریخ خود جلد ۱۰ صفحه ۱۷۴ از طریق زبیر بن ابوبکر ذکر می‌کند که عمویم مصعب بن عبدالله به من خبر داد و گفت: «ابوعبدالله بن مصعب گفت: امیر المؤمنین مهدی برایم گفت: ای ابوبکر! در مورد کسی که اصحاب رسول الله ﷺ را کم بها می‌کند چه می‌گوئید؟ گفت: من گفتم که: آن‌ها زندیق هستند، گفت: من پیش از تو کسی را ندیده‌ام که چنین چیزی بگوید، گفت: آنان قصد داشتند که رسول الله را کم‌بها سازند، اما کسی را نیافتند که در این مسأله تابع آنان باشد، لذا آنان را نزد فرزندان این‌ها کم بها کردند، و آن‌ها را نزد فرزندان آن‌ها کم‌ارزش نمودند، مثل اینکه آن‌ها گفته‌اند: رسول الله ﷺ با افراد بد مصاحبت و رفاقت کرده است و چه بد است برای مردی که اصحاب بد داشته باشد سپس مهدی عباسی گفت: بنده نیز همان نظر تو را دارم.

امام ابوزرعه رحمته می‌گوید: (هرگاه کسی را دیدی که اصحاب سول الله را کم‌بها می‌سازد بدان که او زندیق است، و آن به این دلیل که رسول الله ﷺ نزد ما حق است و قرآن نیز حق است و این قرآن و سنت رسول الله ﷺ را اصحاب ایشان به ما رسانده‌اند آنان می‌خواهند شاهدان ما را تجریح کنند تا بدینوسیله کتاب و سنت را ابطال نمایند و تجریح خودشان که زندیق هستند بهتر و اولی است) خطیب آن را در کفایه صفحه ۹۷ و ابن عساکر در تاریخ خود (۳۲/۳۸) آن را روایت کرده‌اند.

در این باب از علماء گفته‌های فراوانی نقل گشته که پرده را از روی کسانی که دیوانه‌وار با دنبال کردن مسائل بیهوده و لغزش‌ها در حرمت شکنی اصحاب فرو رفته برداشته‌اند و در میان آنان به معاویه رضی الله عنه از همه بیشتر ستم رسیده است.

ما نمی‌خواهیم معاویه رضی الله عنه و کسانی که از او برتراند را از گناه پاک و معصوم داریم هر چند این بابی است که ضوابط خاص خود را دارد، و طعن آنان نیز فساد و هدف‌های دور و درازی دارد، و معاویه رضی الله عنه علم امت بود که شایسته‌ی مجدد بوده و به آن رسید، صداقت و عفاف و صبر و عدل او و نیز اهتمام ایشان به زیردستان خود و حسن سیاست او با وجود اختلاف منازل و تنوع خواسته‌هایشان آشکار و روشن بود، و مسلمانان بر فضل و صدق و امانت او اجماع دارند.

امیر معاویه رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی حنین شرکت نمود و از جمله مؤمنان و کسانی بود که خداوند سکینه و آرامش را بر آنان نازل کرد که می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: ۲۶] «خداوند در مواقع زیادی شما را یاری کرد و در جنگ حنین بدانگاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت ولی آن لشکریان فراوان به کار شما نیامدند و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. سپس خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گردانید و لشکرهائی را فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران».

پس کسی که او را بعد از اینکه ایمان آورده است به نفاق وصف می‌کند بهتان و گناه آشکاری مرتکب گشته و باید از او خواسته شود توبه کند در غیر این صورت طبق اصح اقوال علما باید سلطان و حاکم گردن او را بزند و کسی که خدا امر مسلمین را به او سپرده جایز نیست بدون دلیل و مانعی این کار را ترک کند و از آن بگذرد با اینکه حداقل فکر و اندیشه‌ی شاذ او را خفه کرده و دست و پایش را طوری

با غل و زنجیر ببندد که او را از مسیر ظالم و هجوم بی انصافانه و اوهام افسار گسیخته باز دارد.

کسی که ناآگاه است گمان می‌کند که چنین چیزی جلوگیری و محدودسازی اجتهاد و احتکار آراء و هجوم علیه اصحاب آن می‌باشد و چنین پنداری گمانی نابجا بیش نیست.

چرا که اجتهاد در فروع شریعت و مسائل مورد اختلاف و ترجیح آنچه دارای دلیل ترجیح است و نیز دیدگاه جدید در مسائل نو و تازه‌ی زندگی و بیان احکام آن‌ها امری واجب بر اهل علم و اهل نظر است، و ضرورت مقتضی آن می‌باشد.

و پیامبر ﷺ برای حاکم مجتهد دو اجر قرار داده است چنانچه به حق اصابه کرد يك اجر و اگر هم پایش از راه صواب لغزید يك اجر دارد، و این حدیث در صحیحین آمده و حدیث عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌باشد.

و این گونه اجتهاد با تمام قیود و شروط شرعی آن مورد تنازع اهل علم نبوده است و در این باره تألیفاتی دارند، لیکن اجتهاد ناپسند و دور انداخته شده اجتهاد آن دسته از تجریح‌کنندگان صحابه و فرورفتگان در سلب عدالت آنان و نیز در اختیار قرار دادن فرصت و مجال در طعن زدن نسبت به آن‌ها و کم کردن قدر و منزلت و بی بها نمودن تألیفات و ارزش‌هایشان می‌باشد چنانچه حال و وضع کسانی بعد از آنان آمده‌اند چنین است.

و چنین چیزی در واقع هرج و مرج طلبی و برهم زدن اجماع صحیح است، و امثال آنان اگر به صورت وعید و تهدید و اخطار جدی جلوگیری و منع نشوند، ناچار باید به وسیله‌ی نیرو و حکم دادن آنان به چیزی که شرشان را خلاص کند و حيله‌هایشان را باطل سازد، منع گردند تا عقاید مسلمانان از بلای رافضی‌گری و گرایش اعتزال محفوظ و نگهداری شود. (والله المستعان).

از جمله مناقب امیر معاویه رضی الله عنه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله او را جایگاهی رفیع و اعتماد سترگی بخشید که ایشان را کاتب وحی گردانید، و همین کافیت که بدانید در آن چه عزت و شرافتی است، و همواره از این فضیلت برخوردار بود تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا جدا شدند.

و بعد از فوت برادرش یزید^۱ عمر فاروق او را والی دمشق^۲ قرار داد و هیچ يك از اصحاب در مدت ولایت به وی تهمت نزده و او را در این مورد طعن نگفته است، و زمانی که عثمان رضی الله عنه ولایت را در دست گرفت آن را تأیید کرده و چندین منطقه‌ی دیگر را نیز را در قلمرو تحت فرمان او قرار داد، که موجب منافع و دست‌آوردهای زیادی شد از جمله در سال ۲۷ جزیره‌ی قبرص را فتح کرد (که مسلمان قریب شصت سال در ایام حکم او و مدتها بعد نیز در آن جا ساکن شدند، و پیوسته جهاد و پیروزی‌های در زمان او در بلاد روم و اروپا پا برجا بود)^۳ و این به صورت يك اجماع در آمد که بزرگان مردم بر فضل و قدر سیاسی ایشان در آن منطقه و اجرای آن با

۱- گفته شده که یزید بن ابی سفیان رضی الله عنه هنگامی که مریض شد برادرش معاویه به این خاطر که او را دارای کفایت و قدرت بر سیاست آن سرزمین می‌دانست جانشین خود گردانید و امیر المؤمنین رضی الله عنه آن را امضاء و تأیید نموده و همین برای تو در معرفت و شناخت مردان کافیت، و پیامبر فرموده است: «خداوند حق را بر قلب و زبان عمر جاری کرده است» (۳۶۸۲) از طریق خارجه بن عبدالله از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما آن را روایت کرده و می‌گوید: حدیث از ابن رو حسن و صحیح و غریب است. نگا کنید به البدایة والنهایه جلد (۷/ص/۹۵)، (۲۱/۸) اثر حافظ ابن کثیر و فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۴/۴۷۲). (۳۵/۶۴-۶۵).

۲- خلیفه بن خیاط در تاریخ خود (۱۵۵) آورده است که: عمر فاروق امیر معاویه را والی دمشق و بعلبک و بلقاء گردانید و بعدها قلمرو تمام منطقه‌ی شام را در اختیار او گذاشت، حافظ ذهبی در «السیر» جلد ۳ صفحه (۱۳۳) می‌گوید که: آنچه در خاطره‌ها حفظ شد این است که کسی که معاویه را فرمان‌روای کل سرزمین شام گردانید عثمان بوده است.»

۳- البدایة والنهایه جلد ۸ صفحه (۱۱۸) اثر حافظ ابن کثیر.

بهترین شیوه باور داشتند، و اینها حقایق تاریخی ثابت نزد اهل علم و دانش هستند، و هرکس به حقیقت تاریخ آشنا باشد هرگز به هیچ یک از آنها طعن نمی‌زند، و بر عکس کسی که نسبت به این حقیقت نا آگاه است و از او پوشیده باشند قلم خود را در مخاصمه و منازعه با آنها مسلط کرده و حقایق را با احتمالات عقلی و داد و فریادهای روزنامه‌نگاری نابود و محو نموده است که در واقع خود را در مشقت برده و از راه حقیقی مؤمنان منحرف گشته است و امکان ندارد حقایق تاریخی به چیزی مثل این افتراها و شایعات دشمنکارانه دگرگون شوند؛ چرا که تاریخ چنانچه ظلم حجاج را به اثبات رسانده و یزید بن معاویه را سفیه دانسته همان گونه نیز ایمان، علم، حلم و بزرگی و فتوحات امیر معاویه را ثابت کرده است.

و یکی دیگر از مناقب ایشان این است که زمانی که به پادشاهی رسید - که از بزرگترین ملوک این امت است - نیک سیرت بزرگوار و عالیقدر و بسیار عدالت‌خواه بود و توسط ایشان خیرات و پیروزی‌های فراوانی برای دین به دست آمد طوری که چنین چیزی از کسانی بعد از او حاصل نشد و لذا زیر دستانش او را دوست داشتند و مسلمانان وی را مدح و ثنا می‌کردند، و پیامبر ﷺ هم فرمودند: «بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما دوستشان دارید و آنها نیز شما را دوست می‌دارند، و شما بر آنان رحمت می‌فرستید و آنها هم بر شما رحمت می‌فرستند، و بدترین ائمه‌ی شما کسانی هستند که شما نسبت به آنان کینه دارید و آنها نیز با شما کینه دارند و شما آنان را لعن می‌گوئید و آنان نیز شما را لعن می‌کنند...».

مسلم در صحیح خود از حدیث عوف بن مالک آن را روایت می‌کند، که لایق‌ترین فرمان‌روا که این حدیث بر او مطابقت دارد معاویه رضی الله عنه می‌باشد؛ چرا که مسلمانان او را دوست داشته و برایش دعا می‌کنند و کسی نسبت به او طعن نمی‌گوید و او را بی‌بها نمی‌سازد مگر کسانی که دینشان به آنان اجازه داده باشد.

ابراهیم بن میسره می گوید: «هرگز ندیده‌ام که عمر بن عبدالعزیز انسانی را کتک بزند جز کسی که امیر معاویه را دشنام داده باشد که چندین شلاق به او زده است».^۱

و عبدالله بن امام احمد می گوید: «از پدرم درباره‌ی کسی که اصحاب پیامبر را دشنام می‌دهد سوال نمودم، گفت: بنده معتقدم که باید گردش زده شود، سپس گفتم: او حد لازم دارد، اما او به اجرای حد بسنده نکرد و گفت باید گردش زده شود و من او را مسلمان نمی‌دانم».^۲

و ایشان رضی الله عنهم می گوید: «کسی که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را کم بها و یا نسبت به او بخاطر چیزی که روی داده است کینه داشته باشد یا اینکه بدیهای ایشان را ذکر کند مبتدع می‌باشد تا اینکه از الله برای آنان رحمت بطلبد و قلبش نسبت به آنها پاک شود».^۳

و فضل بن زیاد می گوید: شنیدم که از ابو عبدالله درباره‌ی کسی که معاویه و عمرو بن عاص بی ادبی می‌کند سوال شد که آیا می‌توان گفت که او رافضی است؟ در جواب گفت: بر آنها جسارت و بی ادبی نمی‌کند مگر کسی که نیت پلید داشته باشد و کسی که با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کینه داشته باشد، درون و باطن ناپاک دارد».^۴

و از معافی بن عمران سوال شد: که عمر بن عبدالعزیز کجا و معاویه بن ابو سفیان کجا؟ ایشان از این سوال به خشم آمده و گفت: هیچ کس با اصحاب رسول

۱- لالکائی در اصول اهل السنه جلد ۷ صفحه (۱۲۶۶) آن را روایت کرده است.

۲- لالکائی در اصول اهل السنه (۱۲۶۶/۷) روایت کرده.

۳- مناقب امام احمد، اثر ابن الجوزی (۲۱۰).

۴- ابن عساکر در تاریخ خود (۲۱۰/۵۹) و نگا: السنه، اثر خلال ۴۴۷.

الله ﷺ مقایسه نمی‌شود، معاویه صحابی و فامیل او و نیز کاتب و امین ایشان بر وحی خداوند عزّ و جل بود.^۱

و به امام احمد گفتند که آیا هیچ کسی با اصحاب رسول الله ﷺ مقایسه می‌شود؟ گفت: «معاذ الله» گفتند: آیا معاویه از عمر بن عبدالعزیز افضل است؟ گفت: آری، به جان خود قسم که رسول الله ﷺ فرموده است بهترین مردم کسی است که با من نزدیکتر باشد.^۲

و آنچه در اخبار در ذم معاویه رضی الله عنه آمده مانند حدیث «إذا رأیتم معاویة یخطب علی منبری فاقتلوه» یعنی: هر گاه دیدید معاویه روی منبر من سخنرانی می‌کند او را بکشید. و نیز روایت: (ای معاویه! چطور است هنگامی که مقامی را در دست گرفتی بد را خوب و قبیح را نیک می‌گردانی که در آن بچه بزرگ و بزرگ پیر می‌شود اجل تو آسان و ظلمت بزرگ است).

و روایت: (مردی از این راه می‌آید که بر غیر دین من حشر می‌شود و اتفاقاً معاویه از آن راه پیدا شد) و یا روایت: (معاویه داخل تابوتی در قعر آتش و پایین آن قرار دارد).

پس کسی که اندک عنایتی به حدیث داشته باشد تردیدی ندارد که این اخبار دروغین ساخته‌ی دروغگویان است، و در هیچ یک از کتب معروف و تألیفات مشهور اهل اسلام وارد نشده‌اند و رافضیان بسیار به ساختن احادیث در ذم معاویه اهتمام کرده‌اند چنانچه خلال در کتاب «العلل»^۳ و ابن الجوزی در کتاب خود

۱- همان منبع (۲۰۸/۵۹).

۲- السنة، اثر خلال (۴۳۵).

۳- نگاه کنید به گزیده‌ی: «العلل» اثر خلال (۲۲۷) اثر ابن قدامه مقدسی، و المنار المنیف/۱۱۷

اثر ابن القیم.

«الموضوعات ۱۵/۲» به بعضی از آن‌ها اشاره نموده‌اند. و بقیه را نیز بر آن باید قیاس کرد.

دروغ‌پردازی شیعیان به این حد هم خاتمه نیافته و آنان از دروغگوترین انسان‌ها هستند، که احادیثی در مدح اهل بیت ساخته‌اند که در واقع جائی که احادیث صحیحی در فضل آنان موجود است بی‌نیاز از این هستند که با احادیث دروغ به مدح آنان بپردازند، کما اینکه احادیثی در ذم بنی امیه ساخته‌اند بدلیل اینکه بعضی از آنان بعد از فتنه، علی رضی الله عنه^۱ را دشنام می‌گفته‌اند، و طوایف گمراهی که دارای هیچ معیاری از عدل و انصاف نبودند در این ذم و دشنام گوی آن‌ها را همراهی نموده و در سب و افترا فرورفته و پرت و پلا گفتند.

و چنین چیزی جز نادانی و هوا و هوس و تعصب جاهلانه دلیل و توجیه دیگری ندارد چرا که همانا سومین خلیفه از خلفای راشدین عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه از بنی امیه بود، و نیز چندین صحابی ای نیکوکار و برگزیده که قبل از فتنه وفات کرده بودند مانند یزید بن ابوسفیان، ابوالعاص بن ربیع همسر زینب دختر رسول صلی الله علیه و آله و غیره آن گونه که در احادیث صحیح معروف است، از بنی امیه بودند؛ لکن آنان نمی‌فهمند و به تعقل

۱- فضل علی بن ابوطالب رضی الله عنه و پیش افتادن او در مسلمان شدن و قربت و نزدیکی ایشان با پیامبر و خویشاوندی و دامادی او، علم و دانش او در دین و احکام آن، مقام جهاد، شجاعت، اینکه ایشان چهارمین خلفای راشدین و مؤدبه داده شدن وی به بهشت امری قطعی است و هیچ مسلمانی نسبت به آن بی‌خبر نیست، و هر کس به او دشنام زند در حقیقت افترا و بهتان بزرگی را انجام داده است. خبر از صحیح مسلم (۲۴۰۹) از طریق عبدالعزیز ابو حازم از سهل ابن سعد استخراج شده که گفت: «کسی از اهل مروان عامل مدینه بود و او سهل بن سعد را فرا خواند و به او دستور داد که علی را دشنام گوید. گفت: سهل ابا کرد. سپس گفت: اما اگر این را هم قبول نمی‌کنی، پس بگو خدا ابوتراب را لعنت کند» این لغزش و خطای بزرگی است که قلب هر مؤمنی را ذوب می‌کند و نسبت به آن بی‌پروا و نگاهی به آن نمی‌اندازد و حساب هم نزد رب العالمین است.

نمی‌آیند و لذا از نیکی بدی و از معصیت کفر می‌سازند، گناه دیگری را به حساب کس دیگری می‌گیرند، پس هنگامی که یزید بن معاویه با مروان بن حکم خطای را مرتکب شده‌اند به گمراهی معاویه و بنی امیه و کسانی که قبل از تولد یزید و مروان وفات یافته حکم کرده‌اند، پس پاك و منزه است کسی که چشمان‌شان را کور و قلب‌هایشان میرانده که حق نمی‌فهمند و به آن نمی‌رسند، و این مسأله دارای بحث‌های مستقلی است که باید به آن‌ها مراجعه شود، اما آنچه اینجا مقصود است اشاره‌ای بر فضل معاویه رضی الله عنه و انکارکردن کسانی بود که نسبت به ایشان طعن می‌گویند حال اینکه او با وجود این هم از خطا معصوم نیست بلکه از وی خطا هم روی داده مانند مشارکت در جنگ صفین^۱ کما اینکه از دیگران هم واقع شده است، و

۱- شیعیان و بعضی از نویسندگان معاصر این واقعه را برای طعن نسبت به معاویه و سلب و نفی همه فضایل و شرافتمندی‌های او و اتهام به مقاصد و نیات ایشان به کار می‌گیرند، و در این قضیه مبالغه نموده و در آن چیزهای را اضافه و ناقص کرده‌اند و حق را با باطل در هم آمیخته و حکایت و دروغهای را برای ذم و بدنام کردن و انتقام گرفتن از ایشان ساختند که از حقد و جور به خدا پناه می‌بریم، به حسن گفته شد که: ای اباسعید! اینجا گروهی هستند که معاویه و ابن زبیر را دشنام یا لعن می‌گویند! ایشان گفتند: «لعن خدا بر آن‌های که لعن می‌کنند» ابن عساکر در تاریخ خود (۲۰۶/۵۹) آن را روایت کرده و مردی، نزد امام ابوزرععی رازی آمد و گفت: ای ابازرعه! من معاویه را دوست ندارم! گفت: چرا؟ گفت: چون او با علی بن ابی‌طالب جنگیده است. ابوزرعه گفتند: همانا پروردگار معاویه پروردگاری صاحب رحم است، و دشمن معاویه هم دشمنی محترم است. پس چرا تو در این وسط فضولی می‌کنی؟ «رضی الله عنهم اجمعین». ابن عساکر در تاریخ خود (۱۴۱/۵۹) روایت نموده است. و اهل سنت در مورد این قضیه می‌گویند: «در این قضیه علی به حق نزدیک‌تر بوده است» و دلایل آن نیز بس زیاد است و کسی که در آن‌ها آگاهی داشته باشد کوچکترین شك و تردیدی در این باره ندارد، شیخ الاسلام در فتاوی (۴/۴۳۳) می‌گوید: «طبق کتاب و سنت و اجماع سلف ثابت شده است که آن‌ها اهل ایمان و مسلمان بوده‌اند، و اینکه علی بن ابوطالب رضی الله عنه و همراهان ایشان نسبت به حق سزاوارتر از کسانی بودند که با او جنگیده‌اند» و تردیدی نیست که معاویه رضی الله عنه يك

کسی در میان اهل سنت قائل به عصمت او و یا یکی از اصحاب نبوده است بر عکس شیعیان که آنان می‌خواهند عصمت اهل بیت علی را اثبات کنند که چنین چیزی باطل است. و در صورتی که عصمت برای علی رضی الله عنه امکان داشته باشد برای کسی که از ایشان برتر است مانند ابوبکر و عمر و عثمان هم باید ممکن باشد پس وقتی معصوم بودن آنان نفی شود روشن می‌شود که ادعای روافض در حق علی رضی الله عنه هم باطل است.

و حقیقت آن است که عموم اهل سنت و جماعت بر آن هستند، و آن مذهب صحابه و تابعین و هدایت‌یافتگان در طی عصور گذشته می‌باشد اینکه هیچ يك از اصحاب از گناه کبیره معصوم نیستند بلکه به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت همه جایز الخطاء بوده‌اند.

موقف مسلمان در قبال روایات طعنه‌زننده به اصحاب:

اصحاب در اسلام و جهاد با رسول الله صلی الله علیه و آله و نشر علم و تبلیغ آن و نیز در محو و نابود نمودن آثار شرك و ذلت دادن طرفداران آن و همچنین دفاع از حریم دین با جان‌های پاك و روحیه‌ای متعالی پیش‌قدم بوده‌اند که خداوند بدینوسیله آن‌ها را از گناهان پاك و درجات آنان را بلند می‌نماید و در واقع خداوند از آنان راضی و خشنود گردیده، و آن روایات و آثاری که در ذکر بدی‌هایشان روایت شده است دارای سه مرتبه می‌باشند:

مجتهد و تأویل‌کننده بوده و آنچه برای اهل اجتهاد و تأویل جایز بوده برای ایشان هم جایز بوده است چنانچه در آینده ان‌شاء الله به آن خواهیم پرداخت.

اول: آنچه دروغ و کذب است جز از طرف ابو مخنف لوط بن یحیی شیعیهی کذاب^۱ یا سیف بن عمر تمیمی صاحب کتاب (الردة والفتوح) یا واقدی^۲ متروک یا غیره که آنها خود و روایت‌هایشان نزد اهل حدیث^۳ مورد اعتبار و اعتماد نمی‌باشند و آنها از عمده‌ترین دشمنان اصحاب^۴ در نقل بدیها و معایب و وقایع ساختگی می‌باشند و هرگز اهل حدیث و ناقدین آن و دانشمندان جرح و تعدیل به علت عدم ضبط و دروغ‌های زیادشان بر هیچ یک از آنان اعتماد نکرده‌اند.

۱- ابن معین در مورد او می‌گوید: چیزی نیست (ارزشی ندارد)، و ابن عدی در الکامل (۲۱۱۰/۶) می‌گوید: آنچه ابن حبان گفته همه ائمه با آن موافق هستند، همان لوط بن یحیی معروف به کنیه و نام خود می‌باشد که اخبار سلف صالح را بحث کرده است، و از او که یک شیعیهی غالی است بعید نمی‌باشد که در مقام صحابه‌ی کرام زبان‌درازی کند. (ذهبی (۴۱۹/۳) می‌گوید: او یک اخباری بی‌ارزش بوده و قابل اعتماد نیست، و ابوحاتم و غیره او را ترک نموده‌اند.

۲- ابن معین در موردش در الکامل اثر ابن عدی (۱۲۷۱/۲) می‌گوید: «یک فلس از او بهتر است» و ابوداود نیز در تهذیب الکمال (۳۲۶/۱۲) می‌گوید: «او چیزی نیست» و ابن حبان در کتاب خود المجروحین (۳۴۰/۱) می‌گوید: «به زندق بودن متهم است همواره موضوعات و احادیث بدون اثبات را روایت کرده است» و امام دارقطنی در «الضعفاء والمتروکین» صفحه ۱۰۴ و فسوی در المعرفه والتاریخ (۵۸/۳) گفته‌اند: «احادیث او کنار گذاشته شده و چیزی نیستند».

۳- وی بهتر از ابو مخنف است، اما بخاطر ضعف شدید کنار انداخته شده، یحیی بن معین در التاریخ (۵۳۲/۲) درباره‌ی او گفته است: «چیزی نیست» و علی بن مدینی در تهذیب الکمال (۱۸۷/۲۶) می‌گوید: «هیشم ابن عدی نزد بنده قابل اعتمادتر از واقدی می‌باشد و از حدیث و نسب و در هیچ چیزی مورد رضایت بنده نیست» و امام بخاری و مسلم، احمد، نسائی و حاکم او را ترک گفته‌اند، در این باره نگاه کنید به: میزان الاعتدال (۶۲۲/۳) و تهذیب الکمال (۱۹۴۱۸۰/۲۶) و مجروحین، اثر ابن حبان (۲۹۰/۲).

دوم: آنچه سندش صحیح است و اساس و بنیان خوبی دارد، بخاطر حسن ظن به صحابه‌ی کرام واجب است آن را خوب تعبیر کرد، پس آنان سزاوارترین مردم نسبت به این و بهترین کسانی هستند که الفاظ و افعالشان بر نیکوترین نیت و برجسته‌ترین کردار حمل گردد، و هرکس خود را از خیر محروم می‌سازد و از نیت پاک محروم است و بر گفتار و مقاصد اثم‌هی دین هجوم می‌کند، و از احتمال لغزش و از گمان جرح را می‌سازد در واقع ظلمش بزرگ و جهل و نادانی بر او غلبه کرده و آنچه از بی‌بهره‌گی و خروج از دایره‌ی دین که نصیب امثال او بیماردلان شده نصیب وی هم می‌شود.

سوم: آنچه از روی اجتهاد محض و شبه و تأویل ناشی می‌شود مانند وقایعی که میان آن‌ها پیش آمده و دیگر امور گفتاری و کرداری است، این امور که از اجتهاد و تأویل وارد شده‌اند کسی که در آن اصابه می‌کند دو اجر و کسی که به خطا می‌رود يك اجر دارد و خطا هم بخشودنی است؛ چرا که بخاری (۷۳۵۲) و مسلم (۱۷۱۶) از طریق یزید بن عبدالله از محمد ابن ابراهیم بن حارث از بسر ابن سعید از ابوقیس مولای عمرو بن عاص از عمرو بن عاص که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرمود: هنگامی که حاکم بر اساس اجتهاد حکمی کرد اگر در اجتهاد اصابه نمود دو اجر دارد و اگر به خطا رفت يك اجر دارد.

پس بر این اساس هرکس فتوای صادر کرد یا اینکه حکمی را اجرا نمود یا اینکه بخاطر شبهه‌ای که برایش پیش آمده یا بخاطر سنتی که به ایشان نرسیده یا تأویل و تفسیری که دارای وجه و معنای خاصی است خلاف حق را گفت همانا او در این اجتهاد ثواب و پاداش دارد و خطایش بخشوده می‌شود، کما اینکه این خبر بر آن دلالت می‌کند و چنانکه خداوند در دعای مؤمنان می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ دَسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «پروردگارا! اگر ما فراموش و خطا کردیم ما را بدان

مگیر». و در صحیح مسلم (۱۴۶/۲ نووی) از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس به صورت مرفوع آمده: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «بتحقیق این کار را کردم». و این اصل از جمله مسائلی است که اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق دارند و خوارج و معتزله و همفکرانشان با آن مخالفت نموده‌اند و هیچ یک از مجتهدین را معذور نمی‌دانند و دلایل تهدید و وعید را به تك تك آنان بسته و آن‌ها را مذموم و گمراه شمرده‌اند.

و چنین چیزی علامت تباهی قلب‌ها و جور و ستم در حکم می‌باشد. در حقیقت چندین دلیل در کتاب و سنت هست مبنی بر این که مجتهدی که به خطا می‌رود گناهش برداشته شده است چه اینکه مسلمان شدنش پیش افتاده باشد یا اینکه به عقب افتاده باشد و هرکس از روی آرزو و هوس به آنان طعن بزند و دلایل وعید و تهدید را در مورد شخصی معین بیاورد و او را به گمراهی و بدعت‌گذاری متهم کند در واقع چیزی را از روی جهل و عدم اطلاع نسبت به او گفته و در این مسئله راه خوارج منحرف‌شده را گرفته و آنچه از ذم و بدگویی که دامن‌گیر متجاوزان امثال او شده دامنگیر او هم خواهد شد.

و اصل فتنه در این باب از دو سبب ناشی می‌شود:

اول: عدم استثنا و تفریق به قول بموجب نصوص تهدید از کتاب و سنت از حیث عموم و کلی و بین پیوست نمودن وعید و لزوم آن برای اشخاص معلوم و مشخص، و از این قول و گفتار باطل، فساد منهجی و ستم بر بندگان ناشی شده است، و این در حق دسته‌ای از فرزندان این عصر لحاظ می‌شود که بعضی را مبتدع دانسته و در اجتهادات برادران خود طعن زده و متهم نمودن آن داعیان الی الله به گمراهی و خروج از مذهب اهل سنت می‌باشد.

دوم: حسودی و هوا و آرزو دو چیزی که بنده را از پیمودن راه هدایت و حق باز می‌دارند.

و راه نجات از آن‌ها دو امر مهم می‌باشد:

اول: علم به اسماء و صفات خدا و احکام حلال و حرام و هرآنچه انسان انجام می‌دهد و یا ترک می‌کند، چرا که این مانع جهل و ستم بر بندگان می‌شود، و به سوی عدل در گفتار و کردار سوق می‌دهد.

دوم: اخلاص برای خدا که اصل و اساس و باعث هر خیری است، هیچ دارویی برای نفس و شهوات آن بهتر از آن نیست، خداوند درباره‌ی پیامبر گرامی خود یوسف صدیق می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴] «ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده ما بود».

نافع و اهل کوفه (مخلصین) با فتح لام قرائت کرده‌اند یعنی: انتخاب شدگان برگزیده، و دیگران با کسر لام قرائت کرده‌اند، پس دلالت می‌کند که اخلاص بنده را از فرورفتن در فواحش و بلاها محفوظ می‌دارد که از خدا می‌خواهیم ما را از آن محفوظ دارد.

فصل:

عواقب خطرناك طعن زدن به اصحاب

پدیده‌ی طعن زدن دیگران بالای بزرگ و اخلاقی قبیح بوده و عواقب و اهداف آن بسیار خطرناك است به ویژه وقتی که در شخصیت انصار و یاری دهندگان دین و حزب الرحمن موحد باشد؛ چرا که ابعاد و تبعات آن دین و تاریخ را تباه می‌سازد بنابر این کسانی که به پیشه‌ی طعن زنی مشغول هستند تنها به معیوب نمودن امیر معاویه و دنبال کردن لغزش‌ها و اشتباهات در اینجا و آنجا اکتفا نکرده‌اند، بلکه از این حد هم تجاوز نموده و به تعدادی از اصحاب رسیده است، و سهمی از اتهام‌های باطل از قبیل نفاق، فخر فروشی و تکبر و اهتمام به خویشاوندان خود و انحراف از عدل اسلام یا جنگ و کشتار به خاطر سیاست و تعصب‌گرایی و طرفداری از قبایل عرب و غیره از افتراها که حقایق ثابت و نشانه‌های صحیح را تزویر می‌سازند از جانب دشمنان‌شان نصیب آن‌ها شده است، در حقیقت فرزند عمه‌ی رسول الله ﷺ و ابن حواری ایشان از گزند سخنان بی‌مورد و پرت و پلاهای آنان ضربه خورده‌اند و هرآنچه مؤمن از آن بری است و هر منصفی به بطلان آن یقین دارد، آن را به این صحابی بزرگ نسبت داده‌اند. و بزرگان اهل علم بر این اتفاق دارند که ابن زبیر صحابی‌ای شجاع و یکی از مجاهدانی است که در راه خدا آن طور که باید جهاد کرده است، و در اسلام از هر آزمایشی پیروزمندانه بیرون آمده و در راه خدا اهمیتی برای جان و نفس خود نمی‌داد و در جبهه‌های ضد دشمنان دین و بندگان شهوات فرو می‌رفت و در بیشتر پیروزی‌ها و فتوحات اسلامی در حالی که در چهارده سالگی عمرش بود شرکت کرده. ایشان صاحب علم و دانش و ولایت بودند اهل معنویت و عبادت و قیام علیه اهل باطل و جهاد علیه دشمن بودند، اصحاب

خصوصاً خاله اش ام المؤمنین عائشه او را دوست داشته و قدر و منزلت و فضل او را می شناختند، و اما در دست گرفتن امارت و جنگشان بر سر آن گمان در مورد او و امثالش از اهل خیر و صلاح بر این است که برای خدای رب العالمین است و اعلای کلمه الله و نصرت دینش و به اهتزاز در آوردن پرچم توحید و جلوگیری از ظلم و ستم بر مظلومین و برگرداندن حقوق شان و نشر خیر بین زیردستانش و برپاداشتن جهاد بوده است.

پس خبر وارد شده در مسند (۶۴/۱) از طریق یعقوب از جعفر بن ابومغیره از ابن ابزی از عثمان رضی الله عنه که می گوید (از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «در مکه کوچی از قریش پناه می گیرد که اسمش عبدالله است که چیزی مثل نصف گناه مردم را بگردن دارد». در این روایت نظر وجود دارد چیزی در آن نیست که دلیل باشد بر این که آن عبدالله بن زبیر است.

حافظ ذهبی - در السیر (۳/۳۷۵) می گوید: «در سند آن گفته های وجود دارد». و حافظ ابن کثیر رحمته الله در البدایه (۸/۳۳۹) می گوید: این حدیث به طور جدی ناشناخته است و در سند آن ضعف وجود دارد، و این یعقوب همان قمی شیعی است، که در این روایت تفرد داشته و هرگز نمی توان چنین چیزی را از او پذیرفت. و بفرض صحت این روایت آن شخص عبدالله بن زبیر نیست چون ایشان دارای صفات پسندیده بوده و قیامش برای بدست گرفتن امارت تنها برای خدا بوده است. علاوه بر این او بعد از فوت یزید بن معاویه امام و پیشوا بوده و چنین چیزی محال نیست در حالی که او ارشد از مروان بن حکم بود؛ چرا که بعد از توافق نظر و اجماع رای و بیعت تمام نواحی و تنظیم امر بر ایشان با او به منازعه پرداخت، والله اعلم. و این کلام زیبا و خبر نیز معلوم است لکن صحیح نیست به سبب تشیع قمی^۱ او

۱- و حقیقت تشیع نزد اهل حدیث با حقیقت آن نزد متأخرین فرق می کند چون اغلب بر این هستند که تشیع متأخرین پیمان شکنی و تکفیر صحابه و برائت از امهات المؤمنین و غیره از

را ضعیف دانست و همواره پیشوایان حدیث چون امام بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و غیره از اهل بدعت و کسانی که بدعت‌شان آن‌ها را از اسلام خارج نمی‌کرد روایت می‌کردند؛ فرق نمی‌کند به بدعت خویش داعی باشند یا خیر و یا اینکه چیزی در تأیید بدعت خویش روایت کرده باشند یا خیر.^۱

عظائم و امور خطیر دینشان می‌باشد که اهل حدیث بدلیل کثرت کذب و عدم امانت‌داری روافض چیزی از این قبیل را از هیچ يك از آن‌ها روایت نکرده‌اند، و تشیع قمی و امثال او چون ابان بن تغلب و عبیدالله بن موسی و دیگران در صورتی مانع از آوردن روایات آن‌ها نمی‌شود که در شیخین و ام‌المؤمنین عائشه طعن وارد نکنند. نگاه کنید: میزان الاعتدال (۵/۱).

۱- اینکه ائمه روایت مبتدع راستگو را می‌پذیرند دلیلی بر بزرگی، عدالت و انصاف آنان می‌باشد، آنان در رأی مبتدع طعن می‌زنند و از او دوری می‌جویند پس وقتی روایتی از وی آمد و آن مبتدع صادق بوده و حافظه‌اش مشکلی نداشت، مانعی برای قبول روایتش به سبب بدعتی که از دایره اسلام خارج نمی‌شود وجود ندارد و این از اوج انصاف و عدالت و قیام به حق می‌باشد، و کسی که در قبول روایت بدعت‌گذاری که بدعتش او را از اسلام خارج نمی‌سازد به منازعه می‌پردازد در مورد آن نظر مناقشه وجود دارد چون هیچ کتاب حدیثی از این نوع احادیث خالی نیست و آن در مسند امام احمد در صحاح سته و دو تصنیف عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و معجم‌های سه‌گانه‌ی طبرانی و غیره معتبر می‌باشد، و امام ابن حبان (رحمه الله) در مقدمه صحیح خود ذکر کرده است (که روایت مبتدع ثقة مادامی که دیگران را به بدعت خویش فرا نخواند مقبول است) و در این چنین چیزی وجود دارد و آنچه در صحیحش آمد مخالف این می‌باشد. از ابومعاویه محمد بن خازم الضریر یکی رجال صحاح سته و دعوت‌گر مرجئه است روایت‌های وجود دارد، ابوزرعه در تاریخ بغداد (۲۹۹/۹) و غیره گفته‌اند. و روایت‌های از شبابه بن سوار یکی از رجال صحاح سته که داعی مرجئه بوده نیز روایت شده است، احمد بن حنبل (میزان الاعتدال ۲/۲۶۰) و گفته شده: که شبانه از طرف خود پشیمان شده است. ابوزرعه تاریخ بغداد (۲۹۹/۹). و غیر از این هم داعیان اهل بدعت که با آن‌ها مقابله شد در صحیح ابن حبان و غیره از دیوانهای مشهور اهل اسلام وجود دارد که نمی‌خواهم به طور تفصیل به آن‌ها بپردازم چون نمونه‌ها تمام

پس اعتبار به حفظ و ضبط روای می‌شود، لذا وقتی حافظ معتمد، مورد ثقہ و عادل باشد حدیثش صحیح است^۱ و بیشتر از يك نفر این یعقوب را معتمد دانسته‌اند. امام نسائی درباره‌ی او گفته است: او جای نگرانی نیست و بیشتر گفته شد که تفسیر خبر به عبدالله بن زبیر صحیح نیست چرا که بهتان و سخن بدون علم بر خدا می‌باشد، چون عبدالله بن زبیر صاحب دانش و صاحب امر دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او و آشکار کردن حق و عبادت بسیار و نماز و روزه بوده است لذا محال است که ایشان ملحد مکه بوده باشند و صحاب رضی الله عنهم در زمان او همواره ایشان را مدح و ثنا گفته و منزلت وی را درك می‌کردند. (صحیح بخاری ۳۲۶/۸ الفتح).

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه آمده که ایشان در ثنای عبدالله بن زبیر می‌گفت: «اما پدرش حواری پیامبر صلی الله علیه و آله بود منظورش زبیر است و اما پدر بزرگش صاحب و همراه غار بود که منظورش ابوبکر صدیق می‌باشد و اما مادرش ذات النطاقین. منظورش اسماء بوده و اما خاله‌اش مادر مؤمنان بوده که منظورش عانسه می‌باشد و اما عمه‌اش همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که منظورشان خدیجه است و اما عمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله مادر بزرگش بود که منظورش صفیه بوده سپس ایشان در اسلام پاکدامن و قاری قرآن می‌باشند).

پس حقایق روشن و دلایل بر فضل و جلالت قدر و منزلت و سلامت دینشان اقامه شده است، و به کسی که در معرض خشم خدا و غضب او قرار گرفته و در باطل فرو رفته و در گمراهی غوطه‌ور شده و زبان را نسبت به برگزیدگان امت و مردان فاضل گشوده اعتنائی نمی‌شود.

صفحات را در بر می‌گیرد، و موضوع هم از بس که روشن است نیازی به ذکر مثال‌های زیاد ندارد، والله الموفق.

۱- در صورتی که علتی بر حدیث او نیامده باشد از قبیل اینکه از ثقہ‌تر از خود به تنهائی روایت نکرده باشد و یا غیره.

پس تمام صحابه چه آن‌هایی که با فتنه‌ها در ارتباط بوده و چه آن‌هایی که در ارتباط نبوده‌اند چون آنان دارای آثار بزرگ و فضایل ارجمند از قبیل نصرت و یاری دین و موقف تند نسبت به کفار و مجرمین و بخشش جان و مال برای حمایت از رسول الله ﷺ و دفاع از ایشان و فتح کشورهای شرق و غرب و رساندن علم و دانش به آنان از راه‌ها و گردنه و از هر سوی زمین و اعلا‌ی کلمه‌ی اخلاص و تحقق عمل به آن در ظاهر و باطن بوده‌اند، و تمام اینها به اتفاق به دلیل کتاب^۱ و سنت ثابت شده است، پس هر که بعد از این همه از آنان بدگویی کند و گمان کند که چنین گفتار وی در مورد زبیر و غیره از مردان نخبه و حاملان و حافظان دین برایش مباح می‌باشد در واقع خود را آزرده و نسبت به دیگران ستم روا داشته ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [البقرة: ۲۷۰] «برای ستمگران یاری دهنده‌ای نیست».

از ابو عبد الله احمد بن حنبل رحمته الله پرسیدند: «شما در مورد کسی که گمان می‌کند سخن در مورد بدی‌های اصحاب رسول الله ﷺ برایش مباح است چه می‌گویند؟ فرمود: این يك سخن بد و پستی است که این قوم به سبب آن کنار گرفته و با مردم معاشرت نمی‌کنند و امر آنان را برای مردم آشکار می‌سازد. خلال در «السنه صفحه‌ی ۵۱۲) با سند صحیح روایت می‌کند.

و کلام انمه در ذم این دسته و کنار گذاشتن و پرهیز از راه و روش ایشان بسیار است و روش اعتقاد اهل سنت در کتاب‌های «لالکائی و شرح والإبانه ابن بطه و سنت خلال» و غیره بطور گستره به چشم می‌خورد.

و بنده گمان نمی‌کنم کسی که در جستجوی لغزشهای اصحاب بر آمده باشد و در خطاها و اشتباهات مبنی بر شبهات واهی و بی‌اساس به تحقیق و بررسی پرداخته باشد مگر اینکه دینش به او اجازه داده است.

۱- درباره‌ی این اتفاق نگاه کنید به کفایة الأخیار خطیب بغدادی و الاستیعاب ابن عبدالبر، و شرح نووی بر مسلم، و التقریب مع تدریب الراوی و غیره.

امام احمد رحمته الله می‌فرماید: «هر زمان دیدید کسی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به بدی یاد کرد او را به دشمنی با اسلام متهم کنید». ^۱ و بر مدعیان اسلام و سنت مفروض است که اصحاب را دوست داشته و آن‌ها را یاری و از ایشان دفاع نمایند و فضائل و محاسن آن‌ها را ترویج نموده و زنده نگهدارند و از بدیهای آنان چشم پوشی کرده و بر دشمنان آنان از قبیل شیعیان و امثالشان؛ دشمنان ملت و پیروان شیطان جواب رد بدهند.

و اما چشم‌پوشی از مجرمان معاصر بیش از همه شیعه و کمونیست‌ها و لائیک‌ها و ملی‌گرایان، و هجوم علیه ائمه اسلام مانند ابوهریره، امیر معاویه و ابن‌زبیر رضی الله عنهم و همچنین دنباله‌گیری معایب آنان و متهم نمودن مقاصد و اهداف ولایتشان و سوء‌ظن نسبت به آن‌ها و نیز نادیده‌گرفتن محاسن و خوبی‌هایشان بخاطر شبهاتی واهی و بی‌اساس و مواقف احتمالی، جور و ستمی بس آشکار و هتک حرمت و بی‌اعتماد سازی آنان و روایت‌هایشان می‌باشد و بی‌ادبی و جسارت و تجاوز علیه دیگران به حساب می‌آید.

پس وای بر آنان روزی که همه نهان‌ها آشکار خواهد شد و مردم در پای حساب قرار می‌گیرند، در برابر خداوند رب‌العالمین؛ چرا که چنین تلاشی برای تجریح انصار دین و گروه موحد خدای رحمان اوج پستی و بدبینی و بی‌احساسی نسبت به دین می‌باشد، و به تأکید کسی که هوای نفسانیش وی را وادار به اسائه‌ی ادب و طعن‌زدن به یکی از صحابه‌ی اخیار سازد معلوم است که نادانی و جهل وی را به چنین کار واداشته است، مثل عربی می‌گوید: (سرگین بر وجود شتر و رد پا به عبور کسی دلالت دارد).

بنده با وجود اینکه مطالعاتی زیاد در زمینه‌ی حدیث، تاریخ و غیره داشته‌ام اما تاکنون کسی را از اهل سنت ندیده‌ام که در مخالفت با رقبای خود هیچ يك از

۱- شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت (۱۲۵۲/۷) لالکائی، و تاریخ ابن‌عساکر (۲۰۹/۵۹).

صحابه‌ی کرام[ؓ] چه امیر معاویه و چه عبدالله بن زبیر را مورد جرح قرار دهند. و جعل احادیث در مذمت و سرزنش آنان تنها در کتب شیعه یافت می‌شود.

شبهه‌ی از معتقدات روافض:

و بدیهی است که چنین چیزی از شیعیان خودباخته که پر روترین مردم و دروغگوترین طوایف گمراه و نادان‌ترین مردم به علم منقول و مناظره در معقولات می‌باشند جای تعجب و شگفت نیست، و باید گفت که هیچ فرقه‌ای مضرت‌تر از آنان نسبت به امت محمد[ؐ] وجود ندارد، آن‌ها دور باتلاق‌های گمراهی و مراتع گندیده‌ی الحاد امت‌های قبلی چرا نموده‌اند، و بیشترین پیوند را با یهودیان و دیگر دشمنان اسلام دارند.

و هر آنکه نگاهی به کتب آن‌ها داشته باشد آنچه که از بعضی سلف مبنی بر اینکه آنان کذاب‌ترین، جاهل و نادان‌ترین فرقه بوده‌اند را کم می‌داند.

بتأکید در کتاب‌های که منبع خداشناسی قرار داده و به محتوای آن‌ها اعتقاد دارند و نیز همواره از ان حفاظت و نگهداری می‌نمایند عقاید فاسد و مزخرف و افتراهای متناقض با منقولات و معقولات وجود دارد.

جز اینکه آنان از روی حيله و تاکتیک بسیاری از عقاید خود را نزد هرکس ابراز نمی‌کنند، مگر اینکه برای پیروان و کسانی که بر مذهب آنان باشد، و هرگاه با اهل سنت برخورد نمودند و به مناظره پرداختند فوراً به تقیه^۱ پناه می‌برند و یا اینکه به اصطلاح دیگری که می‌گوید: «الغایة تبرّر الوسيلة» «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و چنین چیزی نزد ایشان جزو یک امر اعتقادی شده نه اینکه ترك‌کننده آن را مجرم بدانند؛ بلکه ترك آن را به منزله ترك نماز به حساب می‌آورند.

۱- و حقیقت تقیه این است که خلاف آنچه در باطن دارد برای مخالف بیان دارد تا به این وسیله به اهداف و اغراض فاسدش رسیده باشد و کار خود را پنهان نماید.

کما اینکه ابن بابویه قمی که نزد ایشان ملقب به رئیس محدثین می باشد گفته: تقیه واجب است و هرکس آن را ترک کند مثل این است که نماز را ترک کرده باشد. و دیگری می گوید: اعتقاد به تقیه و متعه نزد ما اعتقاد به قرآن است و انکار آن دو در واقع انکار و رد نمودن قرآن و کافر بودن به آن می باشد.

و نیز افترای به جعفر بن محمد نسبت داده اند مبنی بر اینکه او گفته است: «به تأکید نه دهم دین در تقیه می باشد و هرکس تقیه نداشته باشد در واقع دین ندارد»^۱. و باز درباره تقیه احوالی غیر از آنچه گذشت، دارند به گونه ای که بعضی از آیات قرآن را به آن تفسیر کرده اند که بخاطر پرهیز از اطاله ی کلام حد اقل از ذکر گوشه ای از آن پرهیز کردیم، چرا که در این نوشتار سعی بر اختصار و هدف بیان حقیقت و ماهیت مذهب آنان و نیز آشنا نمودن مسلمانان با عقاید ایشان می باشد. بنده بخشی از عقاید نوشته شده ی آنان در کتابهایشان را نقل خواهم نمود؛ چرا که این بهترین شاهد و دافع بر علیه ایشان می باشد، و خطر بزرگ در این است که بعضی سخنان شیرین و برخورد های محترمانه ی آن ها را شنیده که با آنچه در اعمال و باطنشان هست تفاوت دارد، سپس به گفتار سطحی و زبانی آنان فریب خورده و احاطه شوند، پیشتر گفتیم که تقیه نزد آنان نه دهم دین به حساب می آید، پس حالا بشنوید کتب آنان چگونه حقیقت و ماهیت آن ها را بر ملا می سازد:

* محمد شیرازی - در مقالة الشيعة صفحه ی ۲۸ می گوید: «ما معتقدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار زنده هستند و نزد پروردگارش روزی داده می شوند، و لذا ما

۱- چنین چیزی دروغ بستن به خدا و رسول صلی الله علیه و آله می باشد؛ چرا که تقیه ای که آن ها به آن اعتقاد دارند جزوی از دین نیست بلکه نفاق محض است، و اگر اهل علم هستی در مورد اقوال آنان در بحث تقیه به منابع زیر نگاه کن: الاصول من الکافی (جلد ۲/صفحه ۲۱۷-۲۲۶) (الاعتقادات جلد ۱۴ صفحه: ۱۱۵) اثر ابن بابویه، المحاسن صفحه: ۲۵۹ و کذبوا علی الشيعة، صفحه: ۳۷۳.

قبور آن‌ها را زیارت می‌کنیم و به آثار آنان تبرک می‌جویم، و آرامگاهشان را می‌بوسیم چنانکه حجرالاسود و جلد قرآن کریم را می‌بوسیم).

* و محمد رضوی رافضی می‌گوید: «و اما فریاد شیعه قبور را و طلب نمودن اموری از آنان که تنها در حیطه‌ی قدرت و توان خدا می‌باشد، به این معنا است که آن‌ها را واسطه و شفیع بین خدا و آنان قرار داده تا به امر خداوند در این امور به موفقیت برسند...»

بنده می‌گویم: که دروغ می‌گوئید - به خدا سوگند - هرگز خدا به چنین کاری دستور نداده و نمی‌دهد، چرا چیزی که نمی‌دانید نسبت به خدا می‌گوئید! چرا که واسطه به این صورت که آن‌ها را شفیع و وسیله قرار داده و از ایشان جلب منفعت و دفع مضرت طلب نمایند چنین چیزی به اتفاق تمام مسلمین کفر می‌باشد و بلکه این همان شرک و مشرکانی است که در قرآن ذکر شده که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِۦٓ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْدُورًا ﴿٥٧﴾﴾ [الإسراء: ۵۶-۵۷] «بگو: کسانی را که جز الله (معبود خویش) پنداشته‌اید، بخوانید؛ آن‌ها نمی‌توانند آسیب و مشکلی را از شما برطرف نمایند یا تغییری ایجاد کنند. کسانی که مشرکان آن‌ها را می‌خوانند، خود جویای تقرب و نزدیکی به پروردگارشان هستند - تا کدامینشان نزدیک‌تر باشد - و به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند. به‌راستی عذاب پروردگارت درخور پرهیز است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِۦٓ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَىٰ اللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾﴾ [الزمر: ۳] «و آنان که دوستانی جز او برگزیده‌اند،

(می‌گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر برای آنکه (واسطه‌ی ما باشند) و ما را به الله نزدیک کنند. بی‌گمان الله در میان آنان پیرامون مواردی که با هم اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. بی‌شک الله، کسی را که دروغگو و ناسپاس باشد، هدایت نمی‌بخشد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعْنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸] «و جز الله چیزهایی را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌رسانند و نه سودی؛ و می‌گویند: «این‌ها شفیعان ما نزد الله هستند». بگو: آیا به گمان خود الله را (از وجود شفیعیانی) آگاه می‌سازید که او در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! الله از شرکی که به او می‌ورزند، پاک و برتر است». و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴] «و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند. اگر آنان را بخوانید، دعا و خواسته‌ی شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی‌دهند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و هیچ‌کس مانند پروردگار دانا، تو را (از حقایق و فرجام امور) باخبر نمی‌سازد». و قرآن از فاتحه تا به آخر بر این اصل تأکید ورزیده و بیان می‌کند که هرکس غیر خدا را به فریاد بخواند و یا در مورد یکی از انبیاء یا اولیاء غلو نماید و برای آن‌ها نوع الوهیت قرار دهد و یا اینکه از مردگان استغاثه کرده و بر آنان تکیه و توکل نماید و از آن‌ها طلب بر آورده‌شدن نیازی و رفع مرضی نموده و در قبورشان طواف کرده و از

آنان آمرزش گناه و رفع و گشایش مشکلات را مسئلت داشته باشد؛ همانا او برای خدا شریک قرار داده و مستحق بقا برای همیشه در جهنم است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٦﴾﴾ [المائدة: ۷۲] «به راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران هیچ یآوری ندارند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾﴾ [الحج: ۳۱] «و هر کس به الله شرک بورزد، گویا از آسمان می‌افتد و پرندگان او را (به منقار و چنگال) می‌ربایند یا تندبادی او را به مکانی دور می‌اندازد».

و کسی که برای خدا شریک قرار می‌دهد پست‌ترین فرد می‌باشد؛ چرا که خالق را با مخلوق و مخلوق را با خالق همسان و همانند کرده است، عابد را معبود، ناتوان را توانا و باطل را حق و حق را باطل قرار داده است که این نهایت و اوج جهل نسبت به خدا و ستم علیه نفس خود می‌باشد.

از رسول الله ﷺ پرسیدند که: چه گناهی نزد خدا از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه برای خدا شریک و همانندی قایل شوی، در حالی که او تو را خلق کرده است» بخاری (۴۴۷۷) و مسلم (۸۶) از طریق جریر از منصور از ابوائل از عمرو بن شرحبیل از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

کلمه‌ی «ند» که در قرآن آمده همان شبیه و همانند می‌باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [البقرة: ۲۲] «پس دانسته و در حالی که می‌دانید، برای الله شریکانی قرار ندهید».

و شیعیان در مورد زیارت قبر علی رضی الله عنه گفته‌اند: (روی به قبر کن و آن را بیوس و بگوئید: شهادت می‌دهم که تو سخن من را می‌شنوی و من را می‌بینی، و شهادت

می‌دهم برای تو ای ولی خدا که همه رسالت را ابلاغ و اداء کرده ای، ای مولای من و ای حجت خدا، ای امین خدا، و ای ولی خدا همانا میان من و خدا گناहانی است که بر پشت من سنگینی نموده پس به حق آن کس که تو را بر اسرار خود امین دانسته و امر خلق را به شما واگذار نموده و اطاعت از تو را با اطاعت از خود برابر دانسته و محبت و دوستی شما را همچون محبت و دوست داشتن خود مقارن نموده، برای من شفاعت کن، و از دوزخ پناهم ده و در تمام روزگار عمر پشت و پناهم باش سپس بار دیگر قبر را ببوس.^۱

امثال این چنین شرکی درباره‌ی قبور در نوشته‌ها و کتبشان زیاد است که آنان قبرها را تعظیم می‌کنند و دورشان طواف کرده و رو به آن‌ها نماز می‌خوانند اگر چه در جهت غیر قبله هم قرار گرفته باشند و برایشان نذر و قربانی انجام می‌دهند، و بعضی از مشایخ آنان قبر بندگان را مکان طواف برای طواف‌کنندگان قرار داده‌اند، و کتاب‌های مناسک را همچون مناسک به سوی خانه‌ی خدا تألیف کرده‌اند. و آنان اولین کسانی هستند که جهت مشابعت با یهود و نصاری و بخاطر غلو و افراط در حق پیشوایان خود بر روی قبور مسجدها را بنا کردند، در حالی پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت مردم را از چنین کاری بر حذر داشته و کسانی را که به این کار اقدام نمایند لعن و نفرین کرده است، امام بخاری (۴۵۳) و امام مسلم (۵۳۱) از طریق زهری روایت کرده‌اند که گفت: عبیدالله بن عبدالله به من خبر داد که عائشه و عبدالله بن عباس گفته‌اند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرض وفات قرار داشتند پارچه‌ای که روی صورتشان بود را برداشته و فرمودند: «لعنت خدا بر یهود و نصاری که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار داده‌اند». که از آنچه آنان انجام داده بر حذر می‌داشت.

و نیز فرموده‌اند: «آگاه باشید همانا کسانی که قبل از شما بوده‌اند قبور پیامبران و صالحانشان را مسجد قرار می‌دادند، همان شما قبور را مسجد قرار ندهید. من شما را

۱- ضیاء الصالحین، جوهری. و شایسته است اسم چنین کتابی را عقیده‌ی قبوریین نام نهاد.

از این کار نهی می‌کنم» امام مسلم (۵۳۲) از طریق زید بن ابوانیسه از عمرو بن مره از عبدالله بن حارث نجرانی از جندب رضی الله عنه روایت کرده است.

دلایل در تحریم بناء و ساختمان روی قبور بصورت متواتر وجود دارد، و احادیث صحیح زیادی بر منهدم ساختن این چنین بناهای دلالت می‌کنند، و هدم آن‌ها از هدم بنای غصبی مسجد ضرار اولی است. ابوالهیاج اسدی با اشاره به چیزی مانند این می‌گوید: «علی بن ابوطالب به من گفت: آیا تو را به مأموریتی نفرستم که رسول الله صلی الله علیه و آله من را به آن فرستاد؟ اینکه هر جا مجسمه‌ای را یافتی آن را نابود کن و هر قبری را دیدی که برجسته است آن را با زمین یکسان و برابر بنما.^۱

مسلم (۹۸۹) در صحیح تحت عنوان (باب الأمر بتسوية القبر) روایت کرده است. *نعمة الله جزایری رافضی* می‌گوید: ما با آنان - اهل سنت - نه بر سر خدا و نه پیامبر و نه هیچ امامی جمع نمی‌شویم و با هم فرق داریم به دلیل اینکه آنان می‌گویند همانا پروردگار آن‌ها کسی است که محمد پیامبر و فرستاده‌ی او بوده و جانشین بعد از ایشان ابوبکر می‌باشد و ما چنین خدایی و پیامبری را نمی‌پذیریم، خدایی که جانشین پیامبرش ابوبکر بوده باشد خدای ما نیست و چنین پیامبری هم پیامبر ما نیست.^۲

و شیعیان در مورد قرآن می‌گویند: قرآن تحریف و مبدل گشته، و در آن چیزهای اضافه شده و چیزهای نیز از آن کم و ناقص شده است. باز *نعمة الله جزایری شیعی* می‌گوید: همانا اصحاب ما - که منظورش همان رافضی‌ها است - بر صحت اخبار فراوان و به حد تواتر رسیده که به صراحت بر وقوع تحریف در قرآن دلالت می‌کنند اجماع دارند.^۳

۱- نگاه به مؤلفات شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب (۶۲/۱).

۲- الأنوار النعمانية (۲۷۸/۱).

۳- همان منبع (۳۵۷/۲).

یکی از علمای آنان کتابی نوشته و آن را (فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب) نام نهاده است.

و قول به تحریف و تبدیل قرآن قول گروهی از آنان می باشد^۱ و بعضی از ایشان چنین چیزی را رد کرده و از آن نفرت می جویند، و نیز بیشتر عوام آن‌ها از این قضیه بی اطلاعند.

در گفتار رجال دین نصارا مسائلی آمده که شهرت این قول نزد شیعیان را می‌رساند، آنگاه که امام ابن حزم رحمته الله آنچه از تحریف و تغییر که در کتب نصاری موجود است را اثبات کرد، آنان بر او او اعتراض کرده و گفتند که قرآن هم تحریف شده و در آن اضافات و کاستی‌های صورت گرفته است (و به گفته‌ی شیعیان استدلال نمودند) و ایشان جواب قانع کننده‌ای به آن عده از علمای نصارا داده و گفته است: «و اما قول آنان مبنی بر اینکه شیعه و رافضیان ادعای تحریف شدن قرآن را می‌کنند، همانا روافض از مسلمانان به حساب نمی‌آیند بلکه آن‌ها فرقه‌ای هستند که در مرحله‌ی اول بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به فاصله‌ی بیست و پنج سال به وجود آمدند، و مبدأ آن نیز جواب دادن به خواسته‌ی کسانی بود که خداوند متعال ایشان را از فریب دادن مسلمانان نا امید کرده بود، و آن‌ها طائفه‌ای هستند که در دروغ‌پردازی و کفر بر منهج و راه و روش یهود و نصاری قرار دارند.»^۲

امام ابن حزم رحمته الله پس از آوردن از حجت‌های بارز و دلایل و براهین قاطع بر تکذیب و ابطال گفته‌ی رافضی‌ها مبنی بر اینکه قرآن دست‌خوش تحریف شده است می‌گوید: «از جمله آنچه دروغ و افترای رافضی‌ها را در این مورد برملا می‌سازد اینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه که نزد اکثر آنان خدا و نزد بعضی نبی ناطق و به عقیده‌ی

۱- نگاه به کتاب الشیعة والتصحیح، مبحث تحریف قرآن، صفحه: (۱۸۳-۱۸۹).

۲- الفصل فی الملل والأهواء والنحل: (۲/۲۱۳).

بقیه‌ی آنان امامی معصوم و ولی امر به حساب می‌آید و اطاعت و فرمانبرداری از او واجب است ایشان پنج سال و نه ماه در کوفه خلیفه و والی مسلمانان به استثنای شام و مصر و فرات باقی ماند، و همیشه قرآن در مسجد و همه جا تلاوت می‌شده و ایشان به همان قرآن امامت می‌کرده، و مصحف‌های نیز در دست داشته است پس اگر چنانکه رافضیان می‌پندارند ایشان تحریفی را در آن مشاهده می‌نمود آیا در برابر آن‌ها سکوت می‌کرد؟!

سپس ولایت را به پسرشان حسن علیه السلام سپرده که او هم نزد آنان همانند پدرش می‌باشد و راه وی را ادامه داده است. آیا با وجود این، آن گروه نادان چگونه به خود اجازه می‌دهند که بگویند: «همانا در قرآن حرفی اضافه شده و یا تحریف و کاستی ایجاد شده است؟»^۱.

و اما قول آنان در مورد ائمه و پیشوایان‌شان از این بزرگتر و شنیع‌تر می‌باشد، و آن به اجماع مسلمانان منجر به تباه کردن عقل‌ها و خروج از دین می‌شود، لذا در مورد جعفر بن محمد می‌گویند: که او گفته: (من هر آنچه در زمین و آسمان و بهشت و جهنم و نیز هر آنچه روی داده و یا روی می‌دهد را می‌دانم)^۲.

و از صادق روایت کرده‌اند که گفته: سوگند به خدا که علم نخستین و آخرین به ما داده شده، سپس گفت: وای بر تو، من آنچه در پشت مردان و در رحم‌های زنان است را نیز می‌دانم^۳.

و در کتاب کافی شیعیان آمده است که همانا ائمه (یعنی ائمه‌ی شیعه) نسبت به هر آنچه روی داده و یا روی می‌دهد باخبرند، و هیچ چیزی از آن‌ها پنهان نمی‌شود.

۱- الفصل فی الملل والأهواء والنحل (۲/۲۱۶-۲۱۷).

۲- اصول کافی (۱/۲۶۱) و باید بدانید که چنین چیزی در مورد جعفر بن محمد صحت ندارد، لکن رافضی‌ها جز کلام دروغ را دوست ندارند.

۳- بحار الأنوار: (۲۶/۲۷) به واسطه‌ی بذل المجهود (۲/۴۵۶).

بدیهی است که این گونه افترای بزرگ و سخن گناه و اعتقاد به آن و حتی بر زبان آوردنش جای تعجب و شگفت است اگر دل‌های پوشیده و غافل و عقل بچه‌شتران که درباره‌ی محسوسات مکابره می‌ورزد و با معقولات در تعارض بوده و منقولات را تکذیب می‌نماید، وجود نمی‌داشت. علاوه بر این اگر درباره‌ی برترین انبیاء و فرستادگان و بزرگوارترین ملانکه‌ی مقرب گفته شود که عالم الغیب مطلق است و هرآنچه در آسمان و زمین و آنچه روی داده و آنچه در آینده رو خواهد داد می‌داند و هیچ چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده و مخفی نمی‌باشد چنین چیزی به اجماع مسلمین کفر می‌باشد، و علم الغیب تنها به ذات خداوند جل و علا اختصاص دارد و جز مشرک کسی با خدا در آن جنگ و درگیری ندارد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النمل: ۶۵] «بگو: کسانی که در آسمان و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا و نمی‌دانند چه وقتی برانگیخته می‌شوند (قیامت فرا می‌رسد)».

و خداوند به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، مالک و مقتدرم گرداند) و اگر غیب می‌دانستم منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم و اصلاً شر و بلا به من نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و مزه‌دهنده مؤمنان نمی‌باشم».

و باز می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [القمان: ۳۴] «آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه‌ی

خداست و او است که باران را می باراند و مطلع است از آنچه در رحم های (مادران) است، و هیچ کس نمی داند فردا چه چیز فرا چنگ می آورد. و هیچ کس نمی داند که در کدام سرزمین می میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است».

در صحیح بخاری (۱۰۳۹) از طریق سفیان، او نیز از عبدالله بن دینار از ابن عمر روایت نموده رسول الله ﷺ فرمودند: کلید غیب پنج چیز است که جز خدا کسی آن ها را نمی داند: احدی نمی داند فردا چه خواهد شد، و کسی نمی داند چه چیزی در رحم (مادران) قرار دارد، کسی نمی داند فردا چه چیزی را کسب می کند و کسی خبر ندارد کجا می میرد و نیز کسی اطلاع ندارد چه زمانی و چه وقتی باران می بارد.

عقیده‌ی روافض در باره اصحاب

و اما عقیده‌ی شیعیان (روافض) درباره‌ی اصحاب که از همه عقایدشان بدتر و خبیث‌تر می باشد و هیچ کتابی از کتاب‌های آنان را نمی یابی مگر اینکه بایی مخصوص به لعن و دشنام و تکفیر اصحاب در آن وجود دارد، جز در موارد کمی.

رضوی شیعه می گوید: (به تأکید چیزی که بر روی زمین دو نفر در مورد آن با هم اختلاف ندارند اینکه آن سه نفر که در طلیعه‌ی اصحاب هستند - یعنی: ابوبکر و عمر و عثمان بت پرست بوده اند).^۱

وی در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: ^۲ (وی پشت سر رسول الله نماز می خواند در حالیکه بتی به گردن می آویخت و بر آن سجده می کرد).

و درباره‌ی عمر فاروق رضی الله عنه می گوید: کفر او اگر از کفر ابلیس^۱ بزرگ‌تر نبوده باشد با کفر او برابر است.

۱- کذبوا علی الشیعة اثر محمد رضوی، صفحه (۲۲۳).

۲- الأتوار النعمانیة، جزائی (۵۳/۱).

و نعمة الله جزائری رافضی گفته است: عثمان در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله از کسانی بوده که در ظاهر اقرار به اسلام کرده و در باطن نفاق داشته است.

امثال این گفته‌هایی که خودشان به آن‌ها از همه سزاوارتر می‌باشند همواره بر سر زبان‌شان جاری است، و هیچ يك از تألیفات آنان از چنین گفته‌هایی خالی نیست و در واقع به اخبار دروغین و تلفیق روایات در دشنام‌دادن اصحاب بزرگوار و سلب عدالت و اتهامات و نسبت‌دادن کفر به ویژه نسبت به خلفای راشدین ابوبکر، عمر و عثمان عادت کرده‌اند، و آن‌ها را بت‌پرست و اهل کفر و نفاق به حساب می‌آورند.

به تاکید اخبار متواتر و ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و آثار صحیح از اهل بیت وجود دارد که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بعد از پیامبرشان صلی الله علیه و آله خیر الناس بوده‌اند، امام بخاری (۳۶۶۲) و مسلم (۲۳۸۴) از طریق خالد حذاء روایت کرده‌اند که گفت: ابو عثمان به من خبر داد که عمرو بن عاص به من خبر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را با جیش ذات السلاسل (به حیث امیر) فرستاد و من نزد ایشان رفتم و گفتم: چه کسی نزد تو از همه محبوب‌تر است؟ گفت: عائشه گفتم: از مردان؟ گفت: پدر عائشه. گفتم دیگر کی؟ گفت: عمر بن خطاب و چندین مرد دیگر را حساب کرد.

اهل سنت بر فضل و برتری عثمان ذی النورین رضی الله عنه بعد از آنان بخاطر اتفاقی که بر مقدم‌ساختن وی برای خلافت داشته‌اند - اجماع دارند، و نیز بخاطر گفته‌ی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که می‌گوید: (ما میان مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین آنان را انتخاب می‌کردیم لذا اول ابوبکر سپس عثمان بن عفان را بعنوان بهترین آنان انتخاب نمودیم)، بخاری در صحیح خود (۳۶۵۵) از طریق یحیی بن سعید از نافع از ابن عمر آن را روایت کرده است.

و هم‌چنین امام بخاری (۳۶۹۷) آن را به این الفاظ از طریق عبیدالله از نافع روایت نموده: «ما در زمان پیامبر ﷺ هیچ کس را با ابوبکر برابر نمی‌کردیم سپس عمر و عثمان و پس از آنان هیچ تفاضلی در بین اصحاب رسول الله ﷺ نمی‌دادیم».

و بخاری در صحیح خود (۳۶۷۱) از طریق جامع بن ابی راشد روایت کرده که ابویعلی از محمد بن حنفیه برای ما خبر داد که گفت: به پدرم گفتم و پرسیدم: که چه کسی بعد از رسول الله ﷺ بهترین مردم است؟ گفتند: ابوبکر، گفتم بعد از او؟ گفت: عمر و بیم داشتیم که بگویند عثمان گفتم سپس که شما؟ گفت: من فردی از مسلمانان بیشتر نیستم.

چنین نقلی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه متواتر است و برای آشنایی با طرق آن نگاه کنید به کتاب «فضائل الصحابه» امام احمد صفحه‌ی (۳۰۰) تا صفحه‌ی (۳۱۳).

حافظ ابن حجر رحمته الله در فتح الباری (۳۴/۷) می‌گوید: به تاکید بیان اختلاف در اینکه بعد از ابوبکر و عمر کدام يك عثمان و علی افضل اند گذشت و آخرین اجماع گرفته شده میان اهل سنت بر این است که ترتیب فضل و برتری آنان چون ترتیب به خلافت رسیدن ایشان (رضی الله عنهم اجمعین) می‌باشد.

در صحیح بخاری و مسلم^۱ از حدیث ابو موسی رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ به وی دستور داده تا مژده ورود بهشت به ابوبکر و عمر و عثمان بدهد.

و بخاری در صحیح خود (۳۶۷۵) از طریق سعید از قتاده روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه به آنان خبر داد که همانا پیامبر ﷺ همراه ابوبکر، عمر و عثمان به بالای (کوه) احد رفت و همین که کوه تکانی خورد و لرزید فرمود: ساکن باش ای اُحد! چون بر روی تو يك پیغمبر و يك صدیق و دو شهید قرار دارند.

و این احادیث صحیح درباره‌ی فضائل خلفای سه گانه، ابوبکر و عمر و عثمان مشتق از خروار است با این وجود طعن زدن به آنان و ادعای ارتداد و بت‌پرست

۱- بخاری (۳۶۷۴) و مسلم (۲۴۰۳).

بودن ایشان نفاق محض و کفر اکبر می‌باشد که هیچ مسلمانی در آن مخالفت نمی‌کند. به تاکید قرآن و حدیث متواتر و نیز اجماع مسلمانان بر خلاف گفته و ادعای رافضیان دلالت دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌های جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰] «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است».

بنابراین، هر آنکه به قرآن ایمان داشته باشد باید به فضیلت صحابه اعم از سابقین اولین و مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نموده‌اند ایمان بیاورد، و سابقه‌ی آنان، جهادشان و قیام آنان به حق و انجام عدالت مطابق حق را برایشان حفظ و نگهداری کند، و از هر قولی که متناقض با آن باشد و منجر به چپاول حقایق تاریخی آنان گردد و به بها و قدر و همچنین عدالت ایشان لطمه وارد سازد پرهیز کرده و تبری جوید.

حافظ ابن عساکر از طریق عبدالله بن صالح روایت کرده که خالد بن حمید از ابی صخر حمید بن زیاد به من خبر داد که گفته‌اند: روزی به محمد بن کعب قرظی گفتم: آیا به من نمی‌گوئی که اصحاب رسول الله ﷺ نظرشان چه بوده، منظور فقط فتنه‌ها است؟

گفت به تأکید خداوند گناهان همه اصحاب رسول الله ﷺ را بخشوده و آمرزیده و خداوند در قرآن بهشت را برای آنان چه نیکوکار و چه بدکار واجب کرده است. گفتم: خداوند در کجای کتابش بهشت را برای آن‌ها واجب دانسته؟ گفت: سبحان الله! فرمایش او را که می‌خوانید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولُو الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«الله، از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از الله خشنودند و الله، برایشان باغ‌هایی آماده کرده که از فرودستش جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند. این است رستگاری بزرگ».

پس خداوند برای جمیع اصحاب پیامبر ﷺ بهشت و رضوان را واجب نموده، و شرطی برای تابعین گذاشته که آن را برای اصحاب قرار نداده، پرسیدم چه شرطی برای آنان گذاشته است؟ گفت: برای آن‌ها شرط گذاشته که اصحاب را به نیکی پیروی کنند، خداوند می‌فرماید: با اعمال نیکشان و در غیر اعمال نیک به آن‌ها اقتدا نکنند، ابوصخر می‌گوید: به خدا سوگند انگار من تاکنون این آیه را ندیده و تفسیر آن را ندانسته‌ام تا وقتی که محمد بن کعب آن را برایم قرائت نمود.^۱

رافضی‌ها هر نیرنگی را علیه اهل سنت به کار می‌گیرند و با آنان کینه دارند و ایشان را مرتد و اهل دوزخ می‌پندارند، و این خود از بزرگترین نوع ارتداد و برگشت از دین و قبیح‌ترین کفر می‌باشد.

امام مالک رحمته الله کافر بودن رافضیان را از این فرمایش خدا استنباط نموده که می‌فرماید: ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹] «تا به وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد».

و این از جمله چیزهائی است که تردیدی در آن وجود ندارد چنانچه انمهی اسلام به آن تصریح کرده‌اند، انمهی اسلام اتفاق دارند بر اینکه هرکس نسبت به صحابه کینه‌ای در دل داشته باشد و آنان را مرتد، فاسق، خیانت‌کار در امر تبلیغ دین پندارد به تأکید کافر است.

بشر بن حارث می‌گوید: کسی که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام و ناسزا گوید کافر است اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را از زمره‌ی مسلمین به حساب آورد.^۱ و اوزاعی نیز می‌گوید: (هرکس ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دشنام گوید بی‌تردید از دین خارج گشته و قتلش مباح است.^۲

و مروزی نیز می‌گوید: از ابو عبدالله - یعنی امام احمد رحمته الله - درباره‌ی کسی که ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه رضی الله عنهم را دشنام گوید سوال کردم، وی گفت: من او را مسلمان نمی‌دانم.^۳

۱- الشرح والإبانة، امام ابن بطة، صفحه ۱۲۲.

۲- همان منبع صفحه ۱۶۱.

۳- همان منبع ۱۶۱.

و ابوطالب به امام احمد گفت: فردی عثمان را دشنام می گوید: گفت هر فردی در مورد عثمان چیزی گوید و این چنین دشنام و ناسزا گوید زندیق است «خلال به سند صحیح (۴۹۳/۳) روایت کرده.

دشنام و ناسزاگویی اصحاب بر دو نوع می باشد:

یکی: اینکه طعن در عدالت و دینشان نباشد، در این صورت کافر نمی شود لکن گمراه است و تعزیر و ادب کردنش واجب می شود، مانند اینکه بگوید فلان صحابه بخیل است و فلانی ترسو بوده و چیزی از این قبیل که در شأن و مقام آنان ایجاد توهم کند.

دوم: اینکه طعن در دین و عدالت آنان باشد و یا اینکه از این حد هم تجاوز کند طوری که آن‌ها را مرتد یا فاسق پندارد، پس آن کس مرتد است، چنانکه قبلا به آن اشاره شد، شیخ الاسلام رحمته می گوید: (کسی که گمان کند آنان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله جز افراد کمی که به چیزی حدود ده شخص نمی رسند مرتد شده اند و یا همگی فاسق بوده اند، چنین کسی نیز شك و گمان در کافر بودنش وجود ندارد؛ چرا که او آنچه قرآن در ضمن بحث ستایش و مدح از صحابه به آن تصریح کرده را تکذیب می نماید، بلکه هرکس در این گونه کفر تردید کند او نیز کافر است، چون همانا کفر وی معین است، و مضمون این گفته چنین می شود که ناقلان و حاملان کتاب و سنت کافر یا فاسق بوده اند و امتی که ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده اید» است و بهترین این امت، امت قرن اول می باشد که اکثرشان کافر یا فاسق بوده اند.

و مضمون دیگرش این می شود که این بدترین امتهاست و پیشگامان این امت بدترین های آن هستند، و کفر چنین شخصی از جمله چیزهائی است که به صورت سهل و ساده از دین اسلام تشخیص داده می شود، و لذا بسیاری از آن‌ها را می بینی که چیزهایی از قبیل این اقوال از وی شنیده می شود که به تأکید زندیق بودن خودش را

آشکار می‌سازد و اکثر زنداقه زیر پوشش مذهب‌شان خود را مخفی می‌نمایند و به فضل خدا نمونه‌های از آنان برملا شد.^۱

سرخسی در اصول خود (۱۳۴/۲) می‌گوید: پس هرکس به اصحاب طعن وارد کند ملحد و علیه اسلام شوریده است، و اگر توبه نکند چاره و درمان وی شمشیر می‌باشد.

مؤمنان در سال ۷۶۶هـ - چنانچه در البداية والنهاية (۳۱۰/۱۳) اثر حافظ ابن کثیر دمشقی رحمته الله آمده - این کار را کرده‌اند. ایشان می‌گویند: (در روز پنج‌شنبه هفدهم ماه مردی در جامع اموی بنام محمود بن ابراهیم شیرازی پیدا شده که او به صراحت شیخین را لعن و دشنام می‌گفت، او را نزد قاضی مالکی قاضی القضاء جمال مسلاتی بردند، قاضی از او خواست که توبه کند و از این کار دست‌بردار شود و جلاد را فراخواند، در اولین ضربه ای که به او زد گفت: لا إله إلا الله علی ولی الله، و در ضربه‌ی دوم ابوبکر و عمر را لعن نمود، سپس همه مردم بر سر وی ریختند و به شدت او را زدند هر چه قاضی سعی می‌کرد مانع آنان شود نمی‌توانست از آنها جلوگیری نماید، و رافضی مدام به اصحاب لعن و دشنام زده و می‌گفت آنها گمراه بودند، سپس او را به نزد نائب السلطنه بردند و گواهی دادند که او صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم را گمراه دانسته است. آن وقت قاضی به ریختن خونش حکم داد و او را به کنار شهر برده و گردنش را زدند، و مردم لاشه‌اش را آتش زدند. خداوند او را شرمسار کرد).

بدانید آنچه تا اینجا درباره‌ی شیعه و رافضیان ذکر گردید قطره‌ای از دریا است و قصد اطاله نداریم، صرف‌نظر از پرداختن به عقاید آنان در مورد اولیاء و صالحین و سائر مردگان از طاغوتیان و غیره که از شرك عرب عصر پیامبر صلی الله علیه و آله جلوتر رفته‌اند، که

۱- الصارم المسلول (۱۱۱۰/۳-۱۱۱۱).

پیشتر در مورد چگونگی غلو و زیاده‌روی آنان در تعظیم پیشوایانشان و دادن حق خالص خدا به آنان بحث کردیم.

بنابراین، همان طور که ائمه‌ی مسلمانان از آن‌ها حذر کرده‌اند و از حضور در مجالس‌شان و مراد و معاشرت با آنان و استعانت به ایشان خودداری نموده‌اند باید از آن‌ها حذر کرد و از سپردن هر امری از امور مسلمین به آن‌ها جلوگیری شود.^۱

۱- چنین چیزی به معنی بستن باب مناظره و دعوت آنان به حق و سست‌نمودن عقاید و باورهای آن‌ها و پرده‌برداشتن از تناقضات موجود در آن نمی‌باشد، چه این قول - گفته‌ی هر کسی که بوده باشد - خلاف کتاب و سنت و نیز دیدگاه صحیح است، چرا که می‌بینیم خداوند به دعوت مشرکین و بت‌پرستان و قبر پرستان و همچنین اهل کتاب دستور داده و نیز به مناره و مجادله به روش هر چه نیکوتر و بهتر با آنان اجازه داده است. و خداوند عزّ و جل - به نبی خود موسای کلیم دسور می‌دهد که همراه برادرش هارون علیه السلام نزد فرعون برود که مردم را به کفر کشانده و می‌گوید: من والاترین معبود شما هستم و او را به توحید و ایمان به خدا دعوت نمایند، و نباید از رحمت و هدایت خدای متعال به قلب بندگان در هر اندازه‌ای از کفر و از هر نوع جهت‌گیری و رفتارها که باشند ممانعت و جلوگیری به عمل آورد؛ زیرا به تاکید حق خود را تحمیل خواهد نمود و همواره غالب می‌شود و چیزی بر وی غلبه نخواهد کرد.

چه گفته نیک گفته آنکس که می‌گوید:

راه نفوذ قول حق به قلب شنوده کجاست ره‌ایش کن که نور حق در تابیدن و سرایت است

بنابراین، رهاکردن آنان منجر به کثرت آن‌ها و خطرناک‌شدن تلاششان در زیان رسانیدن به دین و دنیا خواهد شد. و این است ثمره‌ی کنار نهادن مطلق چرا که بت‌آکید جز راه مناظره و گفتگو و کشف شبهات و نصرت حق بقدر امکان کسی نمی‌تواند زبان آن‌ها را کوتاه نموده و از آنان جلوگیری نماید، خداوند هر کس را که دوست داشته باشد به راه راست هدایت می‌کند با این همه دو امر اساسی بر داعی الی الله و مناظره‌کننده واجب می‌باشد:

اول: علم و دانش نسبت به مذهب مسلمانان و عقیده‌ی اهل سنت و جماعت تا اینکه مبدا او را در مهلکه انداخته و اغفال نمایند.

دوم: علم و آگاهی نسبت به دین و احوال آنان از طریق کتب و واقعیت موجود ایشان.

زیرا آنان خائن‌های هستند که از هر دین و تعهدی بی‌بهره می‌باشند و نه امامی دارند و نه دارای بیعتی هستند و در هیچ جمعه و جماعتی حضور و شرکت ندارند و سبب فروپاشی سقوط دولت اسلامی در بغداد شدند، و با مشرکین و اهل کتاب محبت و دوستی داشته و آن‌ها را علیه مسلمانان یاری دادند تا اینکه سرزمین اسلام به کشتارگاه آن ملعونین تبدیل گردید و در آن اقدام به تخریب و فساد و هتک حرمت‌ها کردند و اموال مردم را غارت نمودند، و اهل علم و مؤرخین امور دیگری را نیز ذکر کرده‌اند که هر قلبی را محزون نموده و هر چشمی را به اشک می‌آورد که بخاطر پرهیز از تفصیل از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم و جز آنچه مورد رضای خداست نمی‌گوئیم - إنا لله وإنا إليه راجعون.

در منهاج السنة (۳۷۴/۶)^۱ اثر شیخ الاسلام رحمته الله گفتاری در مورد ستم و جور شیعیان و یاری رساندن آنان به دشمنان خدا و دشمنی با حزب الرحمن آمده است که گفته‌اند: چنانچه مردم دیده‌اند شیعه علیه مسلمانان با کفار تعاون نموده و آن‌ها را یاری کرده‌اند، هنگامی که هولاکو؛ پادشاه کافر در سال ۶۵۸ هـ وارد سرزمین شام گردید که رافضی‌های اهل حلب و دمشق و حوالی آن‌ها که در شام و مدائن و پایتخت‌ها وجود داشتند آنان از بزرگترین یاری‌دهندگان و همکاران برای برپا کردن حکومت وی و اجرای اوامر او در جهت براندازی حکومت و قدرت مسلمانان بودند.

و بدین شیوه‌ی خاص و عام مردم مطلع هستند که هنگام ورود هولاکو به عراق چه چیزهایی روی داد، آن ظالم ستمگر خلیفه‌ی مسلمین را کشت، و در آن جا خون‌های زیادی ریخت که جز خدا کسی توان شمارش آن را ندارد و وزیر خلیفه ابن

و بدون این دو شرط اساسی مناظره با آنان جایز نمی‌باشد.

۱- و مانند آن در الفتاوی، جلد ۸ صفحه: ۴۷۷-۴۸۰.

علقمی بوده که شیعیان همواره ملتزم و همراه او بوده و او را بسیار و به انواع مختلف - بصورت پنهانی و آشکار که بحث آن بطول می‌انجامد - همکاری می‌کردند.

و همچنین آنان با چنگیزخان نیز همین طور بوده‌اند. و مسلمانان آنان را در سواحل شام و دیگر مناطق دیده‌اند، هنگامی که در میان مسلمانان و مسیحیان جنگ و درگیری برپا شد، با نصاری پیوند داشته و بر حسب امکان آن‌ها را یاری می‌دادند، و نگران فتح پایتخت‌هایشان بودند همانطور که نسبت به فتح عکا و غیره ناخشنود بودند و دوست داشتند که نصارا بر مسلمانان پیروز شوند حتی سال‌ها در سال‌ها یعنی سال ۵۹۹ هنگامی که لشکر مسلمانان شکست خورد و سرزمین شام از جیش مسلمانان خالی شد و در آن سرزمین شروع نمودند به فتنه‌انگیزی و تلاش در انواع فساد از قبیل کشتار، غارت اموال، حمل پرچم صلیب و برتری دادن مسیحیان بر مسلمین و تحویل دادن اسیران، اموال و سلاح مسلمانان به جنگ‌جویان مسیحی در قبرص و غیره ...

و این مستی از خروار خیانت شیعه به مسلمین و همکاری نمودن مسیحیان بر علیه آنان می‌باشد، اگر دنبال آنچه را که اهل علم درباره‌ی تاریخ ننگین آنان ذکر کرده بگیریم بحث به طول می‌انجامد و آنچه از خیانت وزیر ابن علقمی در کلام شیخ الاسلام رحمته الله علیه آمده است، نمونه‌های زیادی در گذشته و حال دارد، خمینی هنگامی که قدرت را در دست گرفت آنچنان تمدن بشری را نابود کرد و علیه دین جنایت نمود که اینجا امکان وصف آن وجود ندارد، ابن علقمی وزیر هنگامی که این مقام را از خلیفه‌ی معتصم عباسی بدست آورد برای غارت دیار مسلمین با تاتار مؤامره کرد و علما و بزرگان آنان را به قتل رسانید، و امر خدا تمام شد: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸] «و امر الهی سنجیده و به اندازه‌ی مقرر و مشخص است».

و این گونه زخم‌ها و دردها در امت اسلامی تشخیص دهنده‌ی امور خیر و عواقب شر می‌باشند که باید از آن‌ها درس و عبرت گرفت و از اسباب این دردها پند پذیر شویم، و در حد امکان برای براندازی رافضیان مفسد و ریشه کن نمودن شر آنان تلاش و سعی نموده و از سپردن امور و پست‌ها به آنان ممانعت کرده و افراد ذی‌صلاح را جایگزین آن‌ها نماییم، قبل از اینکه خود مورد چپاول دشمنان قرار گرفته به حکایت و داستان برای باقیماندگان خود تبدیل شویم، چرا که آنان فاسدان و مخربان زمین هستند.^۱

هیچ عهد و پیمان و یا دینی ندارند که آنان را از اخلاق زشت و اعمال فاسد باز دارد، بیعت و پیمان را با هیچ کسی روا نمی‌دانند چون ایشان حکومت‌های اسلامی و حاکمانشان را در همه عصور طواغیت و دسیسه علیه اسلام به شمار می‌آورند، همانطور که بعضی از آنان گفته‌اند: (ایادی جنایتکار حکام از آغاز وفات پیامبر اکرم با اسلام بازی کرده‌اند).

بعضی از آنان حکومت‌های تشیع را استثنا می‌کنند تا زمان مهدی خیالی آنان!

مهدی خیالی روافض

محمد بن حسن عسکری آن کس که سال ۲۶۰ بنا بر قولی^۲ به عمر نه سالگی داخل سرداب سامراء شده و تا کنون در آنجا مخفی می‌باشد ظهور خواهد کرد، و شیعه می‌پندارند اخباری که درباره‌ی فضل انتظار ظهور این غایب اختراع کرده‌اند به حد تواتر رسیده است و هرکس آن‌ها را انکار نماید مانند این است که یکی از انبیاء را انکار کرده باشد، و یکی از علمای آنان می‌گوید: مثل آنکس که قائم (علیه

۱- الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر ۳۷۳/۵. و سیر اعلام النبلاء ۱۲۰/۱۳.

۲- نگا: «السیر ذهبی جلد ۱۳ صفحه ۱۲۱».

السلام) را در حال غیبت وی انکار نماید همانند ابلیس است که از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید.^۱

امام ابن القیم در بحث خود درباره‌ی شیعه‌ی امامیه و مهدی معدوم و خیالی‌شان گفته‌اند:^۲ «گروهی از سواران آنان همه روزه در انتظار وی بر در زیرزمین ایستاده و او را فریاد می‌زنند که: ای مولای ما بیا بیرون، ای سرور ما بیا بیرون! سپس با نومی‌دی بر می‌گردند، عادت‌شان چنین است و شاعر چه نیک گفته است:

ما آن للسر داب أن یلد الذی صیرتموه بجهلکم إنسانا
فعلی عقولکم العفاء فإینکم ثلثتم العنقاء والغیلانا

«برای سرداب نزدیک نشد (هنگام آن فرا نرسید) که بزاید آن کس را که شما با نادانی خود او را انسان درست کردید (و گمان بردید که در آن مخفی است).

عقل‌هایتان حتما پوشیده است؛ زیرا شما برای عنقاء (سیمرغ) و غول (دیو) سوّمی نیز پیدا کرده‌اید.^۳

راستی که آنان برای بنی آدم مایه‌ی ننگ گشته و مضحکه‌ای شده‌اند که هر ذی‌خردی آنان را تمسخر و ریش‌خند می‌نماید.

از خداوند عافیت و بخشش را مسئلت می‌نمائیم.

سلیمان بن ناصر العلوان

۱۴۱۹/۱/۲۹ هـ

۱- کمال الدین، صفحه ۱۳ اثر ابن بابویه شیعه.

۲- المنار المنیف، صفحه (۱۵۲).

۳- یعنی: قبلا مردم گمان می‌کردند که صرف دو موجود خیالی و وهمی وجود دارند و آن عبارت از: سیمرغ و دیو است؛ اما شما موجود سوّمی هم به آن اضافه کرده‌اید و آن مهدی خیالی شما است، که وجود ندارد اما در داستانها و خرافات شما جای بزرگی را گرفته است. [مصحح]

القصيم - بريده